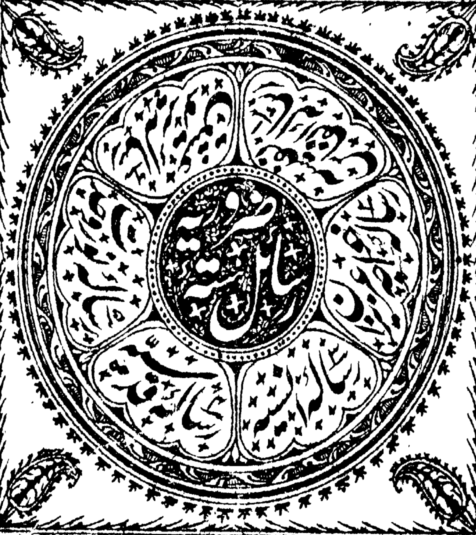
152 P.C.
152

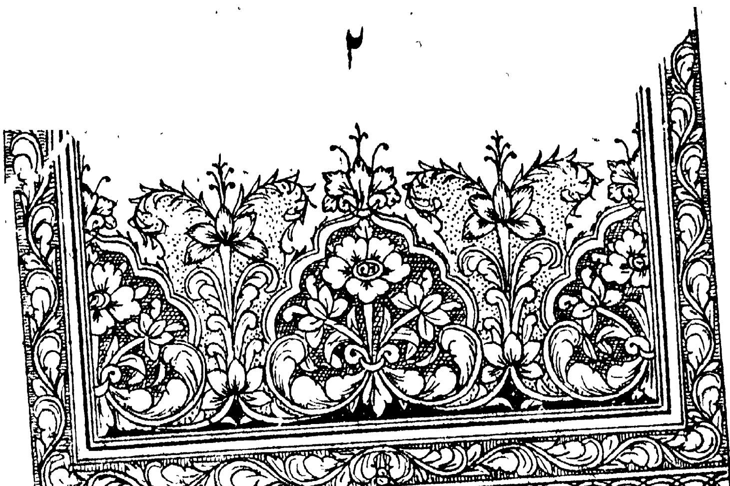
إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا يَمُوتُونَ

الحمد للہ کہ درین آوان خیر و برکت اقتران مجموعۂ تصوف و معرفت معروف بہ



حسب فرمایش تاجر ذیشان جناب حافظ محمد عبد الستار خان صاحب باہتمام ضامن علی خان

در مطبع فیض رسان واقع لکھنؤ مطبوع گردید



ران ارشدک اللہ تعالیٰ فی الدارین ای طالب صادق و ای مرید عاشق
ہگاہ کہ حق سبحانہ تعالی بندہ را بمحض عنایت خود بمہ [illegible] یث نبوی
صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذ [illegible] شرف گرداند
باید کہ ہمگی ہمت مصروف برا [illegible]
جل ذکرہ نباشد [illegible] بی یاد کردن آنحضرت
[illegible] دت او صرف کند و بیاد مشغول باشند
[illegible] بت این حرف ست کہ از مصاحب ناجنس احتراز
[illegible] ناجنس جماعتے اند کہ در طریق اینکس نباشند یا کسانی اند کہ روئے
گردانیدہ دنیا را قبلۂ خود ساختہ اند ایشانرا نیز احمق می نامند
ن بگریز چون عیسیٰ گریخت صحبت احمق بسے خونہا بریخت اکابر
[illegible] قدس اللہ ارواحہم ضرر مصاحبت این جماعت را دریافتہ اند و مریدان
[illegible] درا دریناب مبالغہ تمام نمودہ اند عزیزی از سر شفقت قسم یاد کردہ میگوید

ای بذات پاک الله الصمد + به بود ما ربدی از ایزد + ما ربد جان میستاند از سلیم +
یار بدآرد سوی نار جحیم + عزیزی دیگری میفرماید ع بگریز از ایشان اگرچه باشند
خویشان ست ۵ بر رخ هر کس نبود داغ غلامی زر دوست + گر بد پرستی بود دشمن و
اغیارم دوست + چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را در وقت بجماعت
باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت مبالغه و تاکید بسیار
کرده اند که اِنَّ فِی الجَمَاعَةِ رَحْمَةٌ ست ۵ مادرست آنکه مرد تنها رو + لطف حق
افگند بر وی پرتو + چون خفتن را بجماعت ادا کند بخانه بیاید متوجه قبله نشیند تا زمانیکه
خواب غلبه کند آنگاه سه نوبت (یعنی نماز عشا) کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل
اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست بدمد و بر اعضای
خود بمالد و ثواب آنرا باهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب آسایش ایشان
میرسد حق سبحانه تعالی بر وی بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم میفرموده اند اِرحَم تُرحَم ست ۵ خدا را بران بنده بخشایش ست که خلق از وجودش
در آسایش ست + بعد ازان رو بطرف قبله بدست راست خواب رود و هر گاه
که از خواب بیدار گردد کلمه سبحان الله تا آخر بخواند بعد ازان طهارت سازد و در شستن
هر عضو سه بار القادر گوید یا دعاهائیکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادك الصالحین واجعلنی
من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد ازان دو رکعت نماز شکر وضو گزارد و بعد ازان
ملاحظه اوقات گذشته خود بکند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آنرا بجا آورد و آنچه از سر غفلت
و بیداری گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت بحضرت حق سبحانه و تعالی
بکند تا توفیق شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم
و این کلمه بازگشت سه بار بزاری و تضرع و خشوع هرچه تمامتر بگوید خداوندا بحضرت تو بازگشتم

هر بدی و تقصیرے کہ برمن گذشتہ است از دانستہ و نادانستہ اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ یکبار این را نیز بگوید ابیات چون بدرگاه تو خود را در پناه آوردہ ام + یا الٰہ العالمین بار گناہ آوردہ ام + بہ درت زین بار خود پشت دوتا آوردہ ام + عجز و زاری بر در عالم پناہ آوردہ ام + من نگویم کہ بودم سالہا در راہ تو + ہستم آن گمرہ کہ اکنون رو بره آوردہ ام + چار چیز آوردہ ام حقا کہ در گنج تو نیست + نیستی و حاجت و عذر و گناہ آوردہ ام + دل و درویشے و دلریشے و بیخویشے بہم + این ہمہ بر دعوی عشقت گواہ آوردہ ام + چشم رحمت برکشا موی سفید من بہ بین + زانکہ از شرمندگی روی سیاہ آوردہ ام + بعدہ بہ نیاز تمام صد بار استغفر اللّٰہ ربی من کل ذنب اذنبتہ عمدا او خطاء سرا او علانیۃ واتوب الیہ من الذنب الذی اعلم ومن الذنب الذی لا اعلم وانت علام الغیوب و بعد ازان بنماز تہجد مشغول شود و دو رکعت نیت کردہ دوازدہ رکعات بہ شش سلام بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی و در دوم آمن الرسول بخواند و در ہشت رکعت سورۂ یٰسٓ بخواند دہ دہ آیت در ہر رکعت ازین ہشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحہ تا انا نحن نحی الموتی و در دوم تا وما لی لا اعبد الذی و در سوم تا وآیۃ لہم الارض المیتۃ و در رکعت چہارم تا انا حملنا و در رکعت پنجم تا ونفخ فی الصور و در رکعت ششم تا ولقد اضل منکم و در رکعت ہفتم تا واتخذوا من دون اللّٰہ و در رکعت ہشتم تا آخر سورہ و در دو رکعت دیگر سہ سہ بار سورۂ اخلاص بخواند و این روش خواجہ یوسف ابو الیوب ہمدانی ست کہ پیر سلسلۂ خواجگان ست قدس اللّٰہ تعالی ارواحہم بعضے در ہر رکعت یک نوبت سورۂ یٰس خواندہ اند و بعد ازان دو رکعت دیگر نشستہ بگذارد و مجموع در حقیقت سیزدہ رکعت می شود چرا کہ دو رکعت نماز نشستہ بمنزلۂ یک رکعت نماز ست ادا میشود این

از برای آنست که ادای نماز طاق واقعشود چراکه الله تعالی سبحانه فرد است و در کلام مجید آمده است هر سوره که خواهد بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیة الکرسی و آمن الرسول بخواند واین دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبك وحب من یحبك وحب مایقربنا الیك اللهم انصر من نصر الدین وانصر من نصر اهل الدین اللهم اخذل ومن خذل الدین واخذل من خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العلة فی الغربة ومن المذلة عند الشیب ومن الشقاوة عند الخاتمة ومن الفضیحة یوم القیمة اللهم زین ظواهرنا بخدمتك وبواطننا بمحبتك وقلوبنا بمعرفتك وارواحنا بمشاهدتك واسرارنا بمعاینة جناب قدسك اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا الی احد من خلقك طرفة عین ولا اقل من ذالك وکن لنا ولیا وناصرا وحافظا وعونا ومعینا وعلی کل خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا اللهم ربنا اتنا من حضرنا ومن غاب عنا وکل مؤمن ومؤمنة فی الدارین حسنة یا واسع المغفرة اللهم ارنا الاشیاء کما هی اللهم سهل علینا بجودك ویسر علینا بکرمك یا اکرم الاکرمین برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم تب علینا حتی نتوب الیك واعصمنا حتی لا نعود وحبب الینا الطاعات وکره الینا الخطیئات بفضلك وکرمك یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین وثواب این سیزده رکعت نماز را بارواح جمیع اولیا و پدران و مادران خود و جمیع امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم به بخشد تا حق سبحانه تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز دهد نظم

هر یک بده و بر ده دهندت + گر شام دهی سحر دهندت + هر ده بده بیاد مولا تا بر ورد وصل او دهندت + بلکه عوض هر یک هفصد بدهد واگر خواهد بیحساب بدهد همچنان که حق سبحانه وتعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل

حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
والله واسع علیم واین ثوابها را نیز در راه رضای خدای تعالی بارواح
آن جماعت بخشد واز فضل حق سبحانه تعالی وازدریای رحمت او طلب عنایت
ورحمت کند بلکه از وجزا او را نه طلبد رباعی از زندگیم بندگیت هوس
بر زنده دلان بی تو حرام است نفس + خواهند تو مقصود دل خود همه کس + جامی
از تو همین ترا خواهد و بس + انگاه بذکر حق سبحانه و تعالی که از پیر خود تلقین گرفته است
مشغول شود واگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد
رواست اگر بنا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق نفل
تهجد گفتن درکار است گویا در وقت ادا کرده است واگر در سفر باشد و یقین داند که سحر
نخواهد یافت از اول شب گذارده بخواب رود واگر سحرگاه باشد در حالت اقامت
بجهت دفع غفلت اندکی تکیه کند بر دست راست متوجه قبله وباز پیش از صبح خیزد
وطهارت تازه کند وسنت با[illegible] در خانه گذارد [illegible]
بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال
والاکرام یا لا اله الا انت اسالك ان تحیی قلبی [illegible] یا الله
یا الله یا الله انگاه بمسجد رود وفرض فجر را بجماعت [illegible] ومتوجه
قبله نشیند بذکر یا باحضار پیر خود چنانکه گذشت مش[illegible] یک قدر نیزه
برآید برخیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و دره[illegible] پنج بار
سورهٔ اخلاص بخواند ثواب آنچنان باشد که صد برده خر[illegible] راه خدای
آزاد کرده باشد وبقول دیگر یک حج وعمره تمام گذارده باش[illegible] رکعت
نماز استخاره نیت کند [illegible] رکعت اول بعد از فا[illegible] کافرون
یکبار و در دوم [illegible] بار واز حق سبحانه تعا[illegible] از دیاد

توفیق طلبد حق سبحانه وتعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیری رود کاتب حسنه کاتب نامهٔ سیاه را گذارد که آن تقصیر را نویسد بامید آنکه باشد که توبه کند ودرین میان ندامت پیش آرد و بجانب حق بازگردد بعد ازان هر کاری که داشته باشد از دنیوی و عقبی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند به پیر خود حاضر شود تا زمانیکه آفتاب یک نیزه برآید دران محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس وضحها و در دوم واللیل اذا یغشی و در سوم والضحی و در چهارم الم نشرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر ذوقی دست دهد

[illegible] مولانا یعقوب چرخی قدس سره
[illegible] الله علیه وسلم فرمود که هر که نماز چاشت را
[illegible] بهشت قصری از زر و نقره برای او بنا کند
[illegible] بار الوهاب بگوید تا هرچه محبت غیر
[illegible] شد دل صافی شود و دیگر هر وقت
[illegible] شکر وضو گذارد و دعا کند که بجملهٔ آداب طریق
[illegible] چون وقت نماز دیگر شود بجماعت
[illegible] هفتاد بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر
[illegible] صلی الله علیه وسلم عمل کرده باشد
[illegible] فی کل یوم سبعین مرة دیگر سعی
[illegible] را از گفتن مالایعنی نگاهدارد و نه کسی که
[illegible] بمضمون ان الله لا یضیع اجر المحسنین
[illegible] اعمال بمنزلهٔ پرهیز است تا ماده مستعد
[illegible] مواد که از ره گذر نفس و طبیعت

حاصل شده اخراج کند خلاص باید بدان ای طالب صادق هر گاه که
باین دولت شریف مشرف شوی زنهار هزار زنهار که از مصاحبت و همنشینی
پرهیز کنی بلکه گفتگو نیز بشیخ و با مریدان دیگر نکنی اگرچه آن شیخ همره پیر این
کس باشد مگر باجازت پیر خود چراکه در همنشینی ایشان ضررها و نقصانها
بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت همچنین کسان
و از آن جماعتے که غیر از ینها باشند بطریق اولے اجتناب نماید والسلام

تمت

الحمد لله العظیم والصلوة علی رسوله الکریم که درین هنگام خیر و برکت انضمام
نسخهٔ معتبرهٔ نافعه یعنی انفاس نفیسه من تالیفات حضرت کاشف الاسرار
زبدة الابرار خواجه عبید الله الاحرار قدس الله اسرارهم الی یوم القرار
برای افادات طالبین حسب ارشاد شائقین حلیهٔ انطباع
پوشیده مسرت بخش دیدهٔ نظارگیان گردید
و در دماغ ناظرین معرفت قرین هوای
خریداریش بسر پیچید الحمد لله
علی هذا الانعام المزید فقط
کتبه محمد حسین عرف من
عفا عنه

...لم فرمودند که
...ست
این درویش نابینا
...بنائے و هر که
...دیگر فائده



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین بدان ای دوست
خدا ازادک الله تعالی صدقاً ویقیناً ودولتاً واقبالاً عزاً واجلالاً که رونده راه را
ده شرط نگاه داشتنی ست شرط اول آنست که با طهارت باشد وطهارت بر چهار انواع
است طهارت ظاهر ست وطهارت باطن وطهارت دل وطهارت سر طهارت
ظاهر معلوم خاص وعام ست ولیکن در پاکی وحلالی آب تا امکانست احتیاط باید کرد
ودر پاکی جامه که اثرها بسیار دارد وطهارت باطن از لقمهٔ حرام ومشروبات حرام
که در حدیث آمده است که هر که یک لقمهٔ حرام خورد چهل روز نه فریضهٔ او قبول
است ونه نافلهٔ او ونه دعای او مستجاب وطهارت دل از صفات ناپسندیده واز غل وغش
وکینه وحسد و ... یانت وبغض وعداوت ومحبت دنیا ظاهر که منظور نظر خلق ست ... دیگر
تا پاک ... ز وطاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک نشود ... ولت محبت
... نگردد وطهارت سر از توجه کردن ست بغیر حق سبحانه شرط
... زبان ست از کلام ناشایسته ومشغول داشتن آن بقرأت
... ت ونهی منکر واصلاح آدمیان وآموختن علم وآموزانیدن

کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از درودهای زبان ایشان ست رباعی ایزد چو بنا کرد بحکمت تن وجان + در هر عضوی مصلحتی کرد نهان + گر نفس ستی ندیده بودی ز زبان + محبوس نمیکرد بزندان دهان + چون مریم رضی اللہ عنها خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیه السلام را در طفلی بسخن درآورد که قال انی عبد اللہ آتانی الکتاب چون مریم تن خاموشی گزید اگر حق تعالی عیسی دل را بگویائی درآرد هیچ عجیب و غریب نباشد ع تا مریم تن عرفه قدسی نگزنید بانفحه احیا چو مسیحا نتوان بود + در خبر ست که اهل بهشت را هیچ حسرتی بزرگتر ازان نیست که یک لحظه بر ایشان گذشته باشد در دنیا که در و ذکر حق تعالی نگفته باشند یا بر پیغامبر صلی اللہ علیه وسلم صلوة نگفته باشند شرط سوم خلوتست و عزلت از خلق تا دیده در زنان نامحرم نه نگرد که رسول صلی اللہ علیه وسلم فرموده اند که نظر در نامحرم تیر زهرآلوده است چو بر دل رسد جز هلاک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلی اللہ علیه وسلم فرموده است النظر سهم مسمومة من سهام ابلیس ع ز تیر مکر شیاطین بد بپوش دو چشم + هلاک گردی اگر تیر کارگر یابی + چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن حرام ست در امردان خوبصورت نیز نشاید نظر کردن که حرامست قال اللہ تعالی قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن منقول ست از رسول صلی اللہ علیه وسلم که مر عائشه صدیقه را رضی ا[...] دید که نان بیرون آورده بود تا بدرویش دهد رسول صلی ا[...] چرا بیرون آوردی که او مرد ست ام المومنین رضی اللہ عنها [...] حضرت رسالت صلی اللہ علیه وسلم فرمودند اگر او نابیناست [...] حلال دارد یا جواز دارد نظر نامحرم کردن را خوف کف[...]

عزلت نگاهداشتن دست ست از ناشایست گرفتن و فائدهٔ پای از نابایست رفتن
و فائدهٔ گوش از ناشنیدنی که جنس نفس ست که دشمن ترین دشمنان ست و کشاده شدن
درهای غیب بر دل فائدهٔ دیگر نقوش دنیا از روی آئینهٔ دل دور کردن تا نقوش آخرت
پرتو زند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در وی پرتو زند اهل تجلی شود فریاد برآرد
رباعی زان می خوردم که روح پیمانهٔ اوست + مستی شده ام که عقل پیمانهٔ اوست +
دودی بمن آمد آتشی در من زد + زان شمع که آفتاب پروانهٔ اوست شرط
چهارم روزه است فائدهٔ روزه تشبه است با روحانیان و قهر کردن نفس امّاره
است خصوصیت الصوم لی وانا اجزی به و ثواب بی نهایت انما توفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب و راه گذر شیطان را گرفتن و سپر حاصل کردن که الصوم جنة من النار
و درد دل گرسنگان شناختن و بخشودن و بدو شادمانی رسیدن که للصائم فرحتان
فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه و صحت تن حاصل کردن و فائدهٔ روزه بسیارست
و بیشمار خاصه در ایام متبرکه در ماه رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم که در حدیث
باسناد صحیحه که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشم کر باد که اگر از فلان
نشنوده باشم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است
که ذکر کرده شد به پنجشنبه و آدینه و شنبه هفتصد سالهٔ عبادت در دیوان عمل وی
ثبت گردانند توفیق باد انشاء الله تعالی شرط پنجم ذکر ست و فاضلترین اذکار گفتن
لا اله الا الله ست نظم بر تخت وجود هر که شاهنشاه است + او را سوی عالم حقیقت
راه ست + هر نور یقین که در دل آگاه است + دستش ز بد و نیک جهان کوتاه است + زین
پیش ولی بود هزار اندیشه + اکنون همه لا اله الا الله ست + ای خواجه ترا غم جمال و جاه است
اندیشه باغ و راغ خرمنگاه ست + ما سوختگان عالم تجریدیم + ما را غم لا اله الا الله ست +
و مرغ ذکر را دو بال و پر می باید تا پر باز کند بعد از آن پرواز که الیه یصعد الکلم یک پر حضور

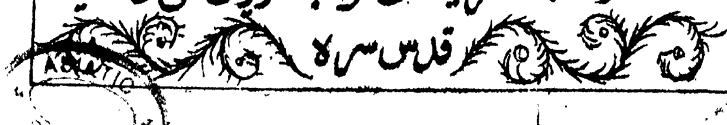
دیگر پرِ اخلاص و دیگر بدانکه حضور آگاهی باشد یعنی داند که حق تعالی دانا و بینا و شنواست
اگر بلند و پست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهد نه جاه و مال و آنچه
بدنیا تعلق دارد و نه عقبی طلبد از بهشت و حور و قصور و انهار و اشجار و اثمار و در میان فکر
گوید الٰهی مقصود من توئی از تو ترا میخواهم رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر که گوید لا اله
الا الله بیرون آید از دهان او مرغی سبز و مر ویرا بود دو بال سفید مکلل بزر و یاقوت بر آید بر آسمان
تا بعرش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مر او را که ساکت باش گوید چگونه
ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید مر آن مرغ را که ساکت
باش که گوینده ترا آمرزیدم وای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجلات زلات گوینده این
مرغ را بآب غفران محو گردانیدم حق تعالی مر آن جانور را هفتاد زبان کرامت فرماید تا آمرزش
خواهد صاحب خود را تا روز قیامت شود امنا به وصل قنا آن جانور بیاید و دست
گوینده خود را بگیرد و بپرد تا بهشت ولیکن تلقین از مردے باید گرفتن که او را
اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نے ترکش باید گرفتن
قوله تعالے یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
در خبر ست که روزے هزار اندر هزار نفس زده مے شود مرد را از نفسے
سوال خواهند کرد که بر چه آوردے و بر چه فرود آوردے رباعے
ز هر نفس بقیامت شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خوار خواهد بود + بسا سوار
که فردا پیاده خواهد شد + بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود + پس بنده را
باید که نفسهای گذشته را که بی فائده بر آورده است قضا کند و این سریست تا صاحب بیعت
نشود شما بان را نشاید گفتن ؎ سریکه با تو دارم در نامه چون نویسم + اسرار فاش
گردد از کلک سر بریده + شرط ششم نگاهداشت خاطر است و خاطر چهار قسم
است خاطر رحمانی و خاطر ملکانی و خاطر شیطانی و خاطر نفسانی خاطر رحانی تنبیه غفلت است

و خاطر ملکانی ترغیب طاعتست و خاطر شیطانی تزیین معصیت است و خاطر نفسانی مطالبه
شهوات ست و رونده راه را خاطری که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بکار باشد
تا روشن شود که قبول کردن ست یا رد کردن ست و اگر نتواند تمیز کردن گوید خداوندا میدانی
که نمیدانم و میدانم که میدانی آنچه خیر منست آن کرامت فرمای و این دعا خواند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا اقل من ذلک وکن لنا ولیا وحافظا وناصرا وعونا
ومعینا وعلی کل خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا لربنا امنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وکل
مومن ومومنة فی الدارین حسنة یا واسع المغفرة ویا ارحم الراحمین **شرط هفتم** رضا
دادن ست بحکم خدای تعالی و توکل و تفویض هم ازین بابست در سر وجه و شدت و رخا و درمیان
خوف و رجا باید بود در جمیع احوال چون بکریمی و رحیمی و غفوری و ستاری حق تعالی نظر کند رجا
قوت گیرد و چون بقهاری و شدید العقابی نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بر توفیق شود بنده را
رجا پیدا شود که اگر خواست داد و اگر نخواستی توفیق ندادی ه توفیق عزیز ست بهر کس ندهند +
واین گوهر ناسفته بهر خس نه دهند + و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود ه بنده همان
به که بتقصیر خویش + عذر بدرگاه خدا آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند که بجا آورد +
و خیر او در دنیا اینست که درمیان خوف و رجا باشد در جمیع احوال اگرچه در طاعتی در حضرت اولا
ناامن ار چه در معصیتی از در او لا تیأس ه ایمن مباش خواجه و نومید هم مشو + اسلام در میانه
خوف و رجا بود + **شرط هشتم** اختیار صحبت صالحانست و هجران مفسدان و ضعیفگان را
در پس حجاب باید بود تا نظر نامحرم نیفتد و نامحرم را نیز بدیدن نیفتد و سخن عزیز انست
رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت + وز تو نرهید زحمت آب و گلت + از صحبت او
اگر تبرا نکنی + هرگز نکند روح عزیزان بحلت + **شرط نهم** بیداریست و در وی فوائد بسیار است
اول تخلق باخلاق الله که لا تاخذه سنة ولا نوم ه گفتم بچه خدمت بوصالت برسم

گفتا که تخلقوا باخلاق الله + وشب خلوتخانهٔ عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بی نیاز
عرضه میدارند بی تشویش اغیار ؎ از صبح وجود بیخبر بود عدم + آنجا که من و عشق تو بودیم بهم +
در روز اگر کسے نیابم محرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه غم + هر دولتے وسعادتی
که سالکان راه یافتند در شب یافتند ؎ دولت شبگیر خواهی خیز و شب را زنده دار + خفته نابینا بود
دولت به بیداران رسد + شرط دهم نگاهداشت لقمه است باید که لقمه حلال و پاک بود و این
از جمله فریضهاست قال الله تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جزوست نه جزو روزی حلال طلب کردن ست و باقی
همه عبادت یک جزوست و حلال آنست که بوقت ورزیدن او بخدای عاصی نشود و طیب
آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوة طاعت باشد و چون حلال پاک بود اسراف نکند
؎ گرچه خدا گفت کلوا واشربوا + از پی آن گفت ولا تسرفوا + و چون خورد باید که باذکر بود
اگر بغفلت خورد همچنان بود که ذبیحه بے بسمله خورد ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
ظاهر آیه تقاضا می کند و چون خورد با غافلان همکاسه نشود رباعی همنشین با بدان که صحبت بد +
گرچه پاکی ترا پلید کند + آفتابے بدان بزرگے را + ذرهٔ ابر ناپدید کند + گوهر از ناقصان
ره مطلب + زانکه این مایه کاملے دارد + و باید که پزندهٔ طعام باطهارت و باذکر بود تا سبب
غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه به نزدیک خواجهٔ خواجگان
خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر
صلوات الله علیه و سلامه نخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بی طهارت بوده است
این لقمه لائق حلق ما نیست رزقنا الله ولجمیع محبینا حلالا طیبا امین رب العالمین

تمت

تمت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی رامیتنی



قدس سره



آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره که مسمی برساله انسیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مبدع ارض و سمارا که جنس انس را مظهر انواع کمالات گردانید و انبیا و اولیارا وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله را علیه الصلوة والسلام درینباب بمزید ارشاد بر همه انسان تفضیل کرد و امت او را نیز بنابرین بهترین امم گردانید و بعضے از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بر آن متابعت ظاهره و باطنه او را گردانید قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر کس که از سعادت متابعت او روی بتافت بشقاوت ابدیه مستهلک شد که قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس هر که خواهد که بخلعت ولایت خاصه مشرف شود ویرا از متابعت او چاره نباشد بنابرانیمعنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الچرخی لازال جده بجده محمود ا خواست که شمهٔ از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام والمسلمین قطب المشایخ والاولیا فی العالمین خواجه بهاء الحق والدین المشتهر المعروف بنقشبند رحمة الله تعالی علیه در قید کتابت

آورده [illegible] ان بروزگار بمانند سبب رشد اصحاب و احباب باشد و ذکر بعضی از
احوال [illegible] ایشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد فاما آنچه به نسبت جذبه تحریر
کرده اند بقلم شرح نتوان داد چون بعنایت بی‌غایت داعیه طلب درین فقیر
پیدا شد و قائد فضل الهی بحضرت ایشان کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردم و بکرم
عام ایشان التفات می یافتم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند
و کامل مکمل اند بعد از اشارت غیبیه و واقعات کثیره تفاول بکلام الله کردم این آیت آمد
که أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ در فتح آباد که مسکن این فقیر بود
متوجه مزار شیخ عالم سیف الحق والدین الباخرزی رحمة الله علیه نشسته بودم
که ناگاه پیک قبول الهی در رسید و بیقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان
کردم [illegible] حضرت ایشان [illegible] منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را
[illegible] ایشان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند و هیبت
ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتند العلم علمان علم القلب فذلك
علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذلك حجة علی ابن آدم امید است که از علم
باطن نصیبی بتو رسد فرمودند در حدیث اِذَا جَالَسْتُمْ اَهْلَ الصِّدْقِ فَاجْلِسُوهُمْ بِالصِّدْقِ
فَاِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوْبِ يَدْخُلُوْنَ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَيَنْظُرُوْنَ اِلٰى هِمَمِكُمْ و مأموریم
امشب تا اشارت چه شود تا بآن عمل کنیم چون بامداد کردند گفتند مبارکباد که اشارت
بقبول شد و ما کسی را قبول میکنیم و اگر میکنیم دیر قبول میکنیم فاما تا هر کس چون آید و وقت چون باشد
سلسله مشایخ خود را بخواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را
بوقوف عددی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق است که خواجه
عبد الخالق غجدوانی در پیش یکی از کبرا مولانا صدر الدین تفسیر میخوانده باین آیه
رسیده که اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را فرموده است

اگر ارادت حق سبحانه وتعالی باشد بتو رسید بعد ازان یکی از بندگان خاص خدا یتعالی بخواجه عبد الخالق رسید وایشان را این سبق تلقین کرد ومشهور ست که آن بندهٔ بزرگ خضر بود زاده الله تعالی علما وحکمة بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بودم تا غایتے که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند که انچه از ما بتو رسیده است به بندگان خدا یتعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد ودر حال وداع سه بار گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث ست ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه وچون از بخارا ارتحال افتاد بشهر کش سبز رسیده شد وچند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان رسید خاطر مجروح ومحزون شد وخوف عظیم مستولی شد که نعوذ بالله مبادا که باز بعالم الطبیعت میل افتد وداعیه طلب نماند وروحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند واین آیه را خواندند وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ وچون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد که طائفهٔ دیگر را که از درویشان بودند لاحق شوم وبطریقهٔ ایشان متوجه شوم باز روحانیت ایشان را دیدم که میگویند قال زید ابن الحارثة الدین واحد استم که اجازت نیست واز میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داعے حضرت رسول الله بود صلی الله علیه وسلم یعنی پسر خواندهٔ رسول بود صلی الله علیه وسلم حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم طالبان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب ایشان ادعیای ایشان باشند والله اعلم ودکرت دگر ایشان را در وقت دیدم گفتم شما را در قیامت بچه یابم فرمودند بتشرع یعنی عمل کردن بشریعت ازین سه بشارت اشارت شد بانچه درمیان خود میفرمودند که ما هرچه یافتیم بفضل الٰهی برکت عمل کردن بآیات قرآن واحادیث مصطفے وطلب کردن نتیجه از ان عمل ورعایت تقوی

و نمودو و شر عیه وقایه فرزند ی و رعزیمیت و عمل کردن سنت وجماعت واجتناب از بدعت
بود و چون در بخارا اجازت سیکردند مرا الطلب خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه
من الملک الجبار فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب اشارت
چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم ایشان بر همه کس نهایت نبود علی الخصوص
باین فقیر از صحبت شریف ایشان محروم شدم خواستم با متثال امرے
که خواجه ما رحمه الله کرده اند که انچه از ما بتو رسیده است بدیگرے برسان بقدر حال
بکنیم بطریق خطاب مر حاضرانرا و کتابت غائبانرا و اینفقیر خودرا مستحق این نمیداند
فاما اعتقاد نیست که اشارت سبے حکمت نبوده باشد ؎ تو چشم خویش را دیدن بیاموز
فلک را راست گردیدن میاموز و از روح مقدس ایشان مستفید میشدم و درین
کار عظیم یکی ازان امور که فرمودند دوام وضو بود و ذکر مداومت بر وقوف قلبی
بود و ذکر اشارت بود و بنمازهای نافله در اوقات شریفه و این وصیتها را و فوائد آن بیان
کرده شد و بعضے از فوائد ایشان و فوائد خواجه علاء الدین رحمهم الله تعالی آورده شد
بعون خالق الکون بدانکه حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول
بفرزندی از شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی بود و ایشانرا از حضرت خواجه علی رامیتنی
و ایشانرا از حضرت خواجه محمد ابوالخیر فغنوی و ایشانرا از حضرت خواجه عارف ریوگری
و ایشانرا از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی و ایشان را از حضرت شیخ
ابو یعقوب یوسف همدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابو علی فارمدی که پیر
شیخ امام غزالی بوده است و ایشان را از حضرت ابوالقاسم گرگانی و شیخ
ابوالقاسم گرگانی را در تصوف انتساب بشیخ جنید بسه واسطه میرسد و دگر شیخ
ابو علی فارمدی را انتساب بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشانرا بسلطان العارفین بایزید
بسطامی و ایشانرا بامام جعفر صادق و ایشان را به پدر خود امام محمد باقر و ایشان را

به پدر خود امام زین العابدین والیشانرا به پدر خود سید الشهدا امیر المومنین حسین رض
والیشانرا به پدر خود امیر المومنین وامام المتقین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه والیشانرا
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را
انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کبار
تابعین بوده است وقاسم را انتساب در علم باطن بسلمان فارسی است وسلمان را
باوجود دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتساب در علم باطن با بوبکر
صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه ما را قدس الله تعالی اروا حهم
در تصوف نسبت بچهار وجه است یکی بحضرت خواجه خضر زاد الله تعالی علمه وحکمته
دوم بحضرت شیخ جنید سوم بسلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المومنین
ابوبکر صدیق وامیر المومنین علی رضی الله عنهما واز بهر این معنی الیشان را نسبت مشایخ
می نامند در فضیلت دوام وضو خواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که دائم بر طهارت
می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا یواظب علی الوضوء
الا مومن یعنی همیشه بوضو نتواند بود مگر کسیکه مومن باشد قال الله تعالی
فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین یعنی در مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا در مسجد قبا مردانند که دوست میدارند خود را که پاک سازند
از نجاست بکلوخ و باز به آب بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را
بغسل کردن پاک کنند از نجاست وخباثت و بشب خواب نروند و خدایتعالی
دوست میدارد آنکسانی را که خود را پاک سازند از اینجا دانسته شد که در طهارت
ساختن و خود را پاک داشتن دوستی خدایتعالی حاصل آید و چه سعادت خوشتر از این
باشد که بنده دوست خدایتعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
توضأ المومن فغسل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها

بعینه مع الماء واذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة بطشتها
یداه مع الماء واذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشیتها رجلاه مع
الماء حتی یخرج نقیا من الذنوب یعنے رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون
وضو سازد بندهٔ مومن وبشوید روی خود را بیرون آید بآب از دست وپای
وی هر گناهے که بدست وپای کرده باشد تا پاک شود از گناهان وبطهارت
ظاهر طهارت باطن کند ودر وقت شستن هر عضوی کلمهٔ شهادت را بخواند وسواک
را بے ضرورت ترک نکند که ثواب بسیار ست وچون تمام کند بگوید اشهد ان لا
اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من الصالحین رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشاده شود بروے هشت در بهشت
که از هر در که خواهد در آید وایستاده شود از آب وضو پاره بیاشامد وبگوید اللهم
داوِنی بدوائك واشفنی بشفائك واعصمنی من الوهن والامراض والاوجاع
وبعد ازان دو رکعت تحیت وضو بگزارد وبعد ازان محاسن شانه کند وآغاز
بابروی راست کند بعضے از مفسران گفته اند درین آیة یا بنی آدم خذوا زینتکم مراد ازین زینت
محاسن شانه کردن ست ودرین دو رکعت نماز نفی خاطر کند وبظاهر وباطن متوجه باین نماز باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما من مسلم یتوضأ فیحسن الوضوء ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا
علیهما بوجهه الا وجبت له الجنة یعنے هر مسلمانی که وضو بسازد ووضو را نیکو
بسازد یعنی فرائض وسنن وآداب بجا آرد پس برخیزد ودو رکعت نماز بگذارد
بحضور تمام نیست جزای وی مگر بهشت وحضرت خواجه بهاء الدین رحمة الله علیه
می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز واحکام مشغول دارد واین
نسبت بمبتدی باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیار ست شیخ شهاب الدین

سهروردی رحمة الله علیه گفته اند در ہمه اوقات بگذارد و شیخ محی الدین اعرابی
رحمة الله علیه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بمذہب علمای ماسوانق
است و بعد از نماز سه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه به نیت توبه از گناہان و دعا کند و شب در روز باید که باطهارت برود
بطهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات
طاهرا فی شعار طاهر مات فی شعاره ملائکة فلا یستیقظ ساعة
من اللیل الا قال الملک اللهم اغفر عبدک فلانا فانه قد مات
طاهرا یعنی ہر که شب بخواب رود بطهارت در جامه پاک وی باشد
فرشته ہر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را از خدا تعالی
آمرزش خواہد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النائم الطاهر
کالقائم الصائم یعنی ثواب کسی که خواب رود بطهارت ہمچو ثواب
روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نرود رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائکة فی بیت فیه الصورة
والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در وی صورت
وسگ یا جنب باشد و چون خواہد که در خواب رود و در جای خواب متوجه قبله
بنشیند و آیة الکرسی و آمن الرسول بخواند و ہر بار که خواند در میان دو کف
دست بدمد و بر ہمه اعضای خود بمالد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه در حدیث ست که ہر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی ہمه گناہان
وی را بیامرزد و بذکر مشغول باشد تا غایتی که خواب بروی غلبه کند بعد ازان بدست
راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

اللهم انی أسلمت نفسی الیك و وجهت وجهی الیك و فوضت امری الیك والجأت ظهری الیك رغبة ورهبة الیك لا ملجأ ولا منجأ منك الا الیك اٰمنت بكتابك الذی انزلت ونبیك الذی ارسلت اللهم اقضنی فی احب الساعات الیك واستعملنی باحب الاعمال الیك الذی تقربنی الیك زلفاء وتبعدنی من سخطك بعدا اللهم لا تو منی مکرمك ولا تولنی غیرك ولا تنسنی ذکرك ولا تجعلنی من الغافلین قال النبی صلی الله علیه وسلم یا فلان اذا ویت الی فراشك فقل اللهم انی اسلمت نفسی الیك الی قوله ارسلت فانك ان امسیت فی لیلك امسیت علی الفطرة ای علی لدین الحق وان اصبحت اصبحت خیرا هذا احدیث اخرجه البخاری وغیره من الایمة وبذکر مشغول شود تا بخواب رود هر بار که بیدار شود بذکر مشغول شود تا بخواب رود ونوم العالم اشارت باین نوع خواب ست والله تعالی الموفق در فضیلت ذکر خفیه کیفیه مخصوص این سبق راخواجه ما وقوف عددی گفتندی میفرمودند که در حدیث ست اجمعوا وضوءکم الخ طهارت ظاهر و باطن حاصل آید از همه صفتهای بد چون حسد وعداوت وبخل ودوستی هرچیز یکه باشد جز محبت مولا تعالی ودل بمحبت مولا الله تعالی آرام گیرد وچون دل از صفتهای بد پاک شود بصفتهای نیک آراسته شود سالم شود واز بلاهای انجهان خلاص تواند یافت که بدل سالم قال الله تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی در روز قیامت مالها وپسران بکسی هیچ نفع نتوانند رسانیدن مگر آن کس که در قیامت بدل سالم بیاید که آنکس برحمت حق واصل شود مهب دل سالم وصفت دل اینست که گفته اند که از غیرت خانهٔ دل از عزت

کرده ام خالی + که غیرت رانمی شاید درین خلوت سرا رفتن + و کبرا گفته اند که مقصود از همه عبادتها ذکرست و فکر چون جان ست و همه عبادتها چون قالب اگر در عبادتها حضرت او غافل باشد چندان فائده ندهد و خواجه رحمة الله علیه میفرمودند که چون این بیت را تعویذ نویسد بیمار صحت یابد انشاء الله تعالی ۵ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز + نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز + چون با تو بوم مجاز من جمله نماز + ور بی تو بوم نماز من جمله مجاز + با آنکه در فکری که اخلاص نباشد چندان فائده و نتیجه ندهد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا اله الا الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت در آید پرسیده شد که اخلاص این کلمه طیبه چیست رسول صلی الله علیه وسلم گفت که اخلاص وی آنست که گوینده خود را از حرامها باز دارد ببرکت گفتن این کلمه دل وی بصلاح آید و استقامت در اقوال و افعال و احوال او پدید آید چون استقامت ظاهره و باطنه حاصل آید جمیع سعادت ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بدرستی و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی ست و ایمان آوردند بگفتن لا اله الا الله با شرائط آن پس راست شوند ظاهرا و باطنا و نتیجه گفتن این کلمه حاصل شد ایشانرا و آن استقامت ظاهریست یعنی حدود ظاهر شریعت و استقامت باطنه که آن عبارت ست از ایمان حقیقی که خواجه بارحمه الله آنرا تفسیر کرده اند بپاک کردن دل از جمیع منفعت و مضرت که دل مشغول گردانند از حضرت حق تعالی جزای ایشان را این باشد تتنزل علیهم الملائکة فرود آیند بر ایشان در وقت رفتن ایشان از ینجهان فرشتگان رحمت بگویند بایشان که لا تخافوا ولا تحزنوا مترسید از عذاب آنجهان و غمناک مشوید بفوت شدن راحتهای اینجهان و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و بابشارت شوید از ان بهشت

که وعده کرده شده بودید بآن وبگویند آن فرشتگان مراین مومن را نحن اولیاءکم فی الحیوۃ الدنیا ما ئیم دوستان شما درین سرا گویند آن فرشتگان مراین مومن را ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم مر شما راست آنچه آرزو برید وجمیع این نعمتها نزل باشد از نیک آمرزنده ونیک رحم کننده مر شما را نزل ما حضر را گویند که پیش مهمان بیارند وبعد ازان تکلف دگر کنند وهمه نعمتهای جنت ما حضر باشد بنسبت لقای بیچون حضرت باری تعالی واگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد که من قال الله تعالی وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنے هر که الله گوید ودل وی از رعایت احکام الله غافل باشد خصم وے دران جهان الله تعالی باشد ودر فضیلت ذکر آیات واحادیث بسیار ست ومجمل همه اینست که یاد کرده شد والله تعالی اعلم وفائده تمام وقتیکه از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد وخواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که کسانی که بارشاد وتلقین مشغول اند سه نوع اند کامل مکمل وکامل مقلد وکامل بکمال وکامل مکمل را بعضے از مصنفات قطب المشایخ خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله تعالی گفته اند که وی را از ولایت نبی چهار دانگ نصیب باشد وکامل مکمل نورانی ست ونور بخش ست وکامل نورانی ست ولیکن نور بخش نیست ومقلد که بتلقین شیخ کاری می کند واگر باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز امیدواری هست فاما فائده درانست که تلقین از کامل بکمال باشد وآن حکم وجود گیرد وگفته اند قطب می باید یا خلیفهٔ قطب وبهر حال که باشد دائم بذکر مشغول باشد بآن کیفیت که تلقین کرده اند وهمه اوقات خود را مصروف بذکر دارد علی الخصوص پیش از صبح وبعد از نماز شام فقیر را فرموده بودند عارف رومی فرماید رباعی از ذکر همی نور فزاید مه را + در راه حقیقت آورد

گمره را + هر صبح نماز شام ورد خود ساز + خوش گفتن لا اله الا الله را + بامداد شبانگه
بذکر مشغول بود از جمله ذاکران بود نه از غافلان بحکم این آیه که واذکر ربك تضرعا
وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من
الغافلین یاد کن ای محمد پروردگار خود را بمسکینیت وتضرع نه آواز بلند
در بامداد شبانگاه ومباش ای محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند
که مراد از غدو واصال شب و روز ست یعنی علی الدوام بذکر خفیه مشغول باش بدانکه
درینج آیه وحدیث بطریق صحیح امر بذکر بلند نیست ونیامده است بلکه امر بذکر خفیه
آمده است چنانکه درین آیه ودیگر مذکور ست قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
یعنی بخوانید پروردگار را بمسکینیت وتضرع وآهسته انه لا یحب المعتدین بدرستی
وراستی که الله تعالی دوست نمیدارد کسانی را که از حد درگذرند وآواز بلند کنند
ودر تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی
اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه با رسول الله صلی الله علیه وسلم
در سفر بودند بالای بلندی برآمدند تکبیر وتهلیل گفتند وآواز بلند کردند رسول صلی الله
علیه وآله وصحبه وسلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصما
ولا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا وهو معکم ای مردمان نگهدارید
بر نفسهای نان نعره مزنید در دلهای خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب را
نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنوا است ونزدیک ست قریب بشما و غیر
این دلائل بسیارست بنا برین علما گفته اند ذکر بلند بخلاف دلیل ومشایخ گفته اند
ذکر خفیه اولی ست ؎ نعره کم کن زانکه نزدیک ست ما + که از نزدیکی گمان آید جدا
وبسبب مداومت وملازمت از وقوف عددی دل زود ذاکر شود واز
حضرت خواجه سماع دارم که میگفتند ؎ دل چو ماهی وذکر چون آب ست + زندگی

دل بذکر دریافت است؛ و چون دل ذاکر شود و علامات او ظهور کند بعد از آن بوقوف
قلبی مشغول باید بود و فایده آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجه رحمه الله سماع
دارم که میگفتند الذکر ارتفاع الغفلة فاذا ارتفع الغفلة فانت ذاکر ای
ذکر دور شدن غفلت است چون غفلت دور شد مرد ذاکر شد اگرچه
خاموش باشد میسر شود در رعایت وقوف قلبی مهم است در همه احوال خوردن
و خفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گزاردن و قرآن خواندن
و حکایت کردن و درس و وعظ گفتن باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود
حاصل آید که گفته اند من غمض عینیه عن الله غمضة لا یصل الیه
طول عمره یعنی هرکه یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود بمقصود نرسد
همیشه در همه حال متوجه داشتن باطن کار مشکل است فاما بعنایت حق تعالی
میسر است و آسان و حق ... میسر شود بیت بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق و در صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق
باشند ... باید ... و شرایط صحبت نگاه دارند زود میسر شود و مهیا التفات
الهی ... دل آگاهی باطن حاصل آید که بریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه
مولانا ... میگوید ۱۵ آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین طعنه زند بر دمه
سخره کند بر چله و سخن شیخ ابویوسف همدانی است قدس الله سره العزیز اصحبوا
مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنی صحبت
با خدای تعالی دارید و اگر میسر نشود شما را با خدای تعالی پس صحبت با کسی
که صاحب است با خدای تعالی و خواجه علاء الدین عطر تربته می گفتند که این معنی بعد از
فنا دست دهد و اگر نتوانید صحبت با خدای تعالی داشتن صحبت با اهل فنا دارید و در این
حدیث که اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور نیز میگفتند که

اشارت به صحبت اهل فناست فاما اگر از به [illegible] بست و اغراض فاسده و [illegible]
دنیا و استمالت اهل دنیا باشد از ان صحبت [illegible] باید کرد و سخن خواجه عبد الخالق
غجدوانی [illegible] از صحبت بیگانگان [illegible] [illegible] شیر گریزی و اگر [illegible]
صحبت باطن مشغول [illegible] باشید بظاهر از [illegible] [illegible] و علامت صحبت
صحبت باطن آنست که در وی فیض و عالی [illegible] [illegible]
باید چنانکه گفته اند رباعی با هر که نشستی [illegible] [illegible]
آب و گلت زنهار ز صحبتش گریزان می باش + ور [illegible] [illegible] جلیت [illegible]
رضی الله عنهم گفتندی مر یکدیگر را تعالوا نجلس [illegible] ساعة [illegible]
و یک ساعت با یمان حقیقی مشرف شویم [illegible] [illegible]
خدای تعالی بسیار ست نار [illegible] ان باغ را [illegible] صحبت [illegible]
کند و چون بو توف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه [illegible] حاصل شود [illegible]
بصیرت کشاده شود و بارگاه دل از غبار اغیار خالی [illegible] [illegible]
و بمقتضای فاذکرونی اذکرکم بشرف مذکوری [illegible]
بحکم وعده لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن [illegible]
سلطان الا الله تجلی کند و ذاکر سالم از اسم بمسمی مشغول شود [illegible]
ہمہ غفلت ست روزی در صحبت خواجه ما قدس الله روحه یکی از اصحاب [illegible]
به آواز بلند الله گفت خواجه گفتند این چه غفلت ست اسلم [illegible]
من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبرا [illegible]
جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت [illegible]
نخواهد بود پس همه ذکر باشد بعد از ان گفت سخن اهل تحقیق ست [illegible]
انا جیک ذا یبا کانی بعید او کانت غائب یعنی گمنام است [illegible]

ترا بزبان یاد کنم یعنی بیحضور زیراکه من از علم حضرت تو دور نیستم و تو غائب نیستی اشاره باین آیه که و نحن اقرب الیه من حبل الورید و در وقوف عددی و قلبی باختیار چشم فراز نکنند و سر و گردن شیب نکنند که آن سبب اطلاع خلق است و خواجه رحمة الله علیه ازین منع میکردند و آن از امیر المومنین عمر رضی الله عنه منقول است که مردی را دید که سر و گردن شیب انداخته بود گفت یا رجل ارفع عنقك یعنی ای مرد گردنت بردار چنان می باید که هیچکس از اهل مجلس نداند حال او را بعضے از کبرا گفته اند الصوفی هو الکائن البائن یعنی صوفے آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی بباطن بحق سبحانه و تعالے مشغول باشد و بظاهر بخلق و خواجه ما رحمه الله بسیار می گفتند ٭ از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش + اینچنین زیبا روش کم مے بود اندر جهان + مردان رهش بهمت دیده روند + زان در ره عشق هیچ اثر پیدا نیست + و می گفتند بعد دانشمند دقیق النظر صحبت داشتم ایشان با وجود کمال مرا نشناختند زیرا که چون بنده برین صفت رسد شناخت او مشکل بود علی الخصوص اهل رسم را حقیقت ذکر خفی بوقوف قلبی همه مره بجای میرسد که دل نیز نمیداند که بذکر مشغول است و سخن کبراست که اذا علم القلب انه ذاکر فاعلم انه غافل و در حقائق التفسیر آورده است درین آیه که واذکر ربك تضرعا و خفیة قال لا یظهر ذکرك لنفسك فتطلب عوضها و اشرفه الذکر ما لا یشرف علیه الا الحق و بعضے کبرا گفته اند ذکر اللسان هذیان و ذکر القلب وسوسه و این نسبت منتهیان باشد ٭ دل را گفتم بیاد او شاد کنیم + من چون همه او شدم کرا یاد کنیم حضرت خواجه ما رحمة الله علیه گفتند که چون از سفر مبارک کعبه مراجعت افتاد بولایت طوس رسیده شد خواجه علاء الدین با اصحاب

واحباب از بخارا باستقبال آمده بودند از ملک معز الدین حسین که والی هرات بود مکتوبی بدست قاصدے بما رسید ومضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشرف ملاقات مشرف شویم وآمدن ما متعسر ست اگر عنان کرم باینصوب منعطف سازند تمام بنده نوازیست بموجب واما السائل فلا تنهر وبمقتضای اواد واذا رأیت لی طالباً فکن له خادما متوجه هرات شدیم چون بملک رسیدیم پرسید که شیخی شما بطریق ارث از آبا واجداد رسیده است گفتم نی بازپرسید که سماع وذکر بلند میگوئید وخلوت می نشینید گفتم نے گفت درویشان را اینها هست چون ست که شما را نیست گفتم بمحض عنایت حق سبحانه وتعالی بمحض دم الفضل وجود بی سابقه مجاهده قبول کرد من باشاره روحانیت خلفاء خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه پیوستم وایشان را اصلا ازین چیزها نبوده است ملک فرمود چه کار بوده است گفتم بظاهر بخلق باشند وبباطن بحق ملک گفت چنین دست دهد گفتم آرے حق تعالے میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله ومی گفتند خلوت شهرت وشهرت آفت وسخن خواجگان ماست که خلوت در انجمن سفر در وطن هوش در دم نظر در قدم ومی گفتند حضوری وذوقے که در ذکر بلند وسماع حاصل مے شود دوام ندارد ومداومت بوقوف قلبی بجذبه می کشد وبجذبه کار تمام می شود ع گر سے مجوسے الا از آتش درونی + وهو الموفق بیان نماز های نافله حضرت خواجه رحمه الله بنده را فرمودند که پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی وبآن اشاره بوده بتهجد که بعضے از کبار گفته اند که اول حال رسول صلی الله علیه وسلم پیش از صبح بیدار بودے ونماز بگذاردی ودر اول حال نماز تهجد بر ایشان فرض بودی وبعضے برین اند که نماز تهجد در آخر عمر رسول صلی الله علیه وسلم فرض نما

می گذاردے وبعضی می گویند کہ درآخر عمر نیز بر ایشان فرض بودے قال اللہ تعالی
ومن اللیل فتہجد بہ نافلۃ لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی
بعضے از شب را بیدار دار اے محمد بقرآن خواندن در نماز کہ فریضہ باشد
مر ترا یا نماز نفل باشد مر ترا شاید کہ برگیرد پروردگار تو مر ترا در مقام محمود کہ آن
تجلی ذاتی باشد یا مقام شفاعت مر اولین و آخرین را پس مقام محمود محمد را
صلی اللہ علیہ وسلم معبود بحق عزوجل بسبب ہجع در شب بود در آیۂ دیگر
فرمود کہ یا ایہا المزمل ای مرد در خود پیچیدہ گلیم قم اللیل اے خیز در شب
بعبادت رب قدیم وصفت شب خیزان در قرآن بسیار ست قال اللہ تعالی
ان المتقین فی جنات وعیون بدرستے وراستی کہ پرہیزگاران دران جہان
باشند در بوستانہا وچشمہای آب روان آخذین ما اتہم ربہم
گیرندہ باشند آن چیز را کہ دادہ باشد ایشان را پروردگار ایشان انہم
کانوا قبل ذلک محسنین بدرستی وراستی کہ بودند این خداترسان در دنیا
نیکی کنندگان وبیان کرد آنرا کہ کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون بودند کہ
در اندکے از شب خواب رفتندے وبیشتر از شب بیدار بودندے وبالاسحار
ھم یستغفرون ودر سحرہا آمرزش خواستندے از گناہان در حدیث آمدہ است
کہ سحرہا بسیار باید گفت اللہم اغفرلنا وارحمنا وتب علینا انک
انت التواب الرحیم ودر آیہ فرمود تتجافی جنوبہم عن المضاجع یعنے
یکسو می رود پہلوہای مومنان خداترس از خوابگاہا یعنی شب بیدار می باشند
یدعون ربہم خوفا وطمعا میخوانند پروردگار شان را خوفا وطمعا از بہر ترس از عذابش
وطمع داشتن رحمتش ومما رزقناہم ینفقون وآن چیزہا را کہ روزے
کردہ ایم ایشان را نفقہ کنند در راہ خدا تعالی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسے از مخلوقات ما اخفی لهم من قرة اعین آن چیز را
که پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آید جزاء
بما کانوا یعملون و باشد آن درجها و نعمتها جزای عملهای ایشان رسول
صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت علیکم بقیام اللیل فانه دأب الصالحین
قبلکم وهو قربة الی ربکم ومکفرة السیئات ومنهاة عن الاثم
یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار و عادت ست یعنی انبیا
و رسل و اولیا شب بیدار بودند پیش از شما که شب بیدار بودن را
و آن قربت و رحمت حق ست و سبب کفارت گناهان ست و سبب
باز داشتن از گناهان ست و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود اقرب ما یکون من العبد فی جوف اللیل الآخر فان استطعت ان تکون
ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا
به بندگان میانه شب ست که بعضی ازو گذشته باشد اگر توانی که باشی از کسانیکه
یاد می کنند مر حضرت خدا تعالی را در آن وقت پس باش از ایشان و در فضیلت
شب خیزان احادیث بسیار ست ازین جمله آنرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم
در خبر ست که رسول صلی الله علیه وسلم چون شب بیدار شدے اول
مسواک کردے و وضو ساختے و بخواندے این آیه ان فی خلق السموت
والارض واختلاف اللیل والنهار تا آخر سوره الم الله و این دعا بخواند
اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت نور
السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت الحق ووعدک الحق و
لقاءک حق وقولک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق
والساعة حق اللهم لک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک

انت وبك خاصمت واليك حاكمت فاغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا الله بعد ازان دوازده رکعت نماز بشش سلام بگذارد واگر سورهٔ یٰس یاد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزیزان رحمه الله گفته اند که چون سه دل جمع شود کار بندهٔ مومن برآید دل شب و دل قرآن ودل بندهٔ مومن واگر وقت تنگ باشد هشت رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز بگذارد وبعد از نماز دعا کند وبسبق باطن مشغول شود تا صبح بعد سنت نماز بامداد در منزل خود بگذارد ودر رکعت اول فاتحه وقل یا ایها الکافرون ودر رکعت دوم فاتحه وقل هو الله احد الله بخواند بعد ازان هفتاد بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه بگوید واگر شب بگاه باشد بعد از تهجد داشتغال بسبق باطن ساعتے بدست راست روی سوے قبله تکیه کند باز طهارت نو سازد از برای سنت وفریضه نماز بامداد ودر راه مسجد بگوید استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا وفعلا وخاطرا وناظرا وچون در مسجد درآید پای راست را پیش نهد وبگوید السلام علی اهل البیت اللهم افتح لی ابواب رحمتك وچون نماز بامداد را ادا کند بر جای خود بنشیند وبسبق باطن مشغول گردد تا آفتاب برآید وبعد ازان دو رکعت نماز بگذارد رسول صلی الله علیه وسلم گفت صلی الفجر الجماعة ثم قعد یذکر الله تعالی حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجر حجة وعمرة تامة تامة یعنے هرکه نماز بامداد گذارد بجماعت پس بنشیند ویاد کند حق تعالی را تا آفتاب برآید بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد به نیت استخاره یعنے طلب کند از حق تعالی درین روز توفیق خیر دهندش رسول صلی الله علیه وسلم فرموده

حکایة من الله عز وجل یا ابن ادم ارکع لی رکعات من اول النهار
اکفك اٰخرها حق سبحانه وتعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز
در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاہ
حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یصبح یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا
غفر له خطایاہ وانکان اکثر من زبد البحر هر که نماز بامداد بگذارد و به نشیند
بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد جزا او نباشد مگر خیر و آمرزیده شود
گناهان او اگرچه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر این آیة وابراهیم الذی
وفی یعنی ابراهیم پیغامبر وفا کرد یعنے نماز اشراق را ترک نکرد وچون دو رکعت بگذارد
ده بار بگوید لا اله الا الله وحدہ لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی
کل شئ قدیر واین ذکر حضرت سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه تلقین کردند
فقیر را وقتیکه متوجه بزیارت ایشان می بودم بعده دعا کند واز حق تعالی توفیق خواهد وچون از مسجد
بیرون آید اللهم انی اسئلك من فضلك این دعا را بخواند
تا منزل خود در آید بعدہ اگر قرآن بداند مصحف پیش نهد وآن مقدار قرآن
که خواهد بخواند بعد ازان اگر طالب علم باشد بدرس مشغول شود واگر سالك باشد
بذکر ومراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت
دوازده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة
بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة یعنے هر که نماز چاشت دوازده رکعت
بگذارد حق تعالی کوشکے از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند وهشت
نیز آمده است وچار ودو نیز آمده ست و بعضے از مفسران برین آیة که انه کان
للاوابین غفورا ابدرستی که خدا تعالی مر اوابین را یعنے کسے که باز گردیده اند از گناهان
نیک آمرزنده است گفته اند مراد از اوابین کسانے اند که نماز چاشت بگذارند

و در حدیث ست که صلوة الاوابین حین ترفض الفصال یعنی رسول صلی الله
علیه وسلم گفت که نماز اوابین وقتی ست که سنگریزه گرم شود بآفتاب و پای شتر بچه
چون بزمین رسد بسوزد از گرما و بعضے از مفسران گفته اند که نماز اوابین درمیان
شام و نماز خفتن ست شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد
بنشیند و بسبق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار ست و حضرت خواجه بنده را
باین فرموده اند والله تعالی وهو الموفق بعضے فوائد که از حضرت خواجه باین فقیر
رسیده بود و از خلیفهٔ ایشان خواجه علاء الدین رحمة الله علیه بیان کرده شد
بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرمودند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که تا لقمه
پاک نشود مقصود حاصل نشود بعضے گفته اند دریا شده ایم مارا زیان ندارد
دروغ گفته اند بلکه دریای بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم
احتراز کرد و گوشت گوسفند مغصوب را نخورد خدای تعالی فرماید یا ایها الذین
امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنے ای مومنان مخورید
مالهای یکدیگر را بباطل یعنے بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است
وصحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نمی نموده اند
که در لقمه و می گفتند که در حدیث ست العبادة عشرة اجزاء تسعة منها
طلب الحلال یعنی بندگی کردن خدای تعالی ده بخش ست نه طلب کردن
حلال ست و می گفتند درویش باید که همت بلند باشد بما سوی تعالی التفات ننماید
و به واقعات مغرور نگردد و دلیل القبول طاعت پیش ازین نیست ؏ چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + و در آن کوشد
که مظهر قبض و بسط شود تا سر وفی انفسکم افلا تبصرون معلوم وی شود
که القبض والبسط فی الولی کالوحی للنبی و می گفتند با هر چه یافتیم از علو همت

یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هر گاه که وی را
بینی ما را یاد کن و برکت این بر خانوادهٔ تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمة الله علیه
روزی آمدند و بنده محزون بود فرمودند چرا حزن داری گفتم معلوم شماست گفتند
که معنی این سخن چیست ؎ با ذات نهاده در صفاتیم همه + موصوف صفت
سخرهٔ ذاتیم همه + تا در صفتیم جمله ما ئیم همه + چون رفت صفت عین حیاتیم همه +
و این سخن حکیم غزنوی سنائی ست هر کسے معنے گفتند آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگوئی
گفتم این اشارة بتجلی ذات ست که ونفخت فیه من روحی بیان آن می کند
بعده گفتند پس غم چراست مصرع جانا تو کجا و ما کجا ئیم + و حضرت خواجه بنده را
فرمودند که صل من قطعك واعط من حرمك واعف عمن ظلمك
که سعادت بسیار ست و معنی آنست که به پیوند با آنکه از تو بریده است چیز بده
آنرا که ترا محروم کرده است و چیزے در وقت احتیاج بتو نداده است و عفو کن
از کسے که بتو ستم رسانیده است و اینهمه خلاف هوای نفس ست و درین حدیث
فوائد بسیار ست و میگفتند که در حدیث ست الفقراء جلساء الله تعالیٰ
ای المقربون غایت القرب یعنے فقیران و صبر کنندگان همنشینان خداوند
الله عزوجل در قیامت یعنی نیک نیک برحمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر
دو نوع ست اختیاری و اضطراری اضطراری افضل ست زیرا که اختیاری حق ست بنسبت
بنده و می گفتند بے فقر ظاهر و باطن کار تمام نمے شود و خواجه علاء الدین رحمه الله
می گفتند که همه قرآن اشارة بنفی وجود ست و حقیقت متابعت سنت و مخالفت
طبیعت مشکل ست و درین اشارت ست ؎ از آن مادر که من زادم دگر باره
شده جفتش + از آنم گبر میخوانند که مادر زنا کردم + مراد ازین مادر طبیعت ست
و بنده ترک اختیار خود و تفویض جزئیات و کلیات بخدا بمقام بی ینطق و بی

یبصر میرسد ومراد ازین سخن که حسنات الابرار سیئات المقربین طاعتست
که آن حسنه نزدیک ابرار سیئه است نزدیک مقربان ومیفرمودند روندگان راه
دو قسم اند بعضے انواع ریاضات ومجاهدات همه از فضل او می بینند وعمل را ملاحظه
نمی کنند واین طائفه زودتر بمقصود میرسند الحقیقة ترک ملاحظة العمل وپیر من
میفرماید عمل سار ها مکن ولکن گران بها مکن وخواجه ما رحمة الله علیه می گفتند که ما
فضلیانیم دولیست کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فضل حق تعالے
بمن رسید یعنے قطب ومی گفتند بیست سال ست که بفضل آلهی بمقام بے صفتی
مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد بآنکه تا در صفتیم جمله مائیم همه واز خواجه
علاء الدین رحمة الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجه محمد علی حکیم ترمذی
در بعضے از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبے پیدا شود که ویرا چهار دانگ
از ولایت نبی صلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بوده ام ومی گفتند که دو کرت
تا حجاز رفتم کسے که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتم ومیفرمودند درین آیة که ابراهیم
علیه السّلام گفت رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احیائی شود
ومی گفتند این آیة لَا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ بآن آیت که انما المومنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
مناقض نیست زیرا که دران آیة سبب خوف وحزن از اولیای نسبت وعدهٔ
الوهیت وصفت جمالی حق ست ودرین آیة نسبت بنده ودر آیة فمن یکفر
بالطاغوت ویومن بالله مراد از طاغوت ماسوی حق ست سبحانه ومیفرمودند
روزهٔ ملتفے ماست ونماز ما کانک تراه است واین بیت از ایشان باین فقیر رسید
بیت تا روئے تو ابدیده ام شمع طراز مسنے کار کنم نه روزه دارم نه نماز

وربے تو بوم نماز من جملہ فجار + چون با تو بوم فجار من جملہ نماز + ومعنی آنست
کہ بعد از وصول بمقصود معلوم مے شود کہ طاعتے کہ لائق حضرت باشد
نمی توان آوردن کہ ما قدروا الله حق قدرہ ای ما عظموا الله تعالی حق تعظیمہ
و میفرمودند کہ اگر یاربے عیب خواہی پے یار مانی واین بیت می گفتند
بندہ حلقہ بگوش ار ننوازی برود + لطف کن لطف کہ بیگانہ شود
حلقہ بگوش + و می فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از فنا دست میدہد
تا بشریت غالب ست میسر نشود واین بیت میگفتند ساقے
قدحے کہ نیم مستیم + مخمور صبوحے الستیم + مارا تو بما ممان کہ تا ما +
با خویشتنیم بت پرستیم + لك الحمد یا ذا الجلال والاکرام
علی التوفیق والاتمام والسلام

تمت

تمت الرسالة الانسیة من تصنیف

مولانا محمد یعقوب چرخی

رحمہ الله

تعالے

[illegible] رباعی ابو یعقوب [illegible]
[illegible] پرسیدند چون

رسالهٔ قدسیه من کلام خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرمودهٔ خواجه علاء الدین عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند قدس الله سرهم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و منتهای شکر و سپاس بی اندازه و قیاس حضرت بادشاهی را جل ذکره که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود اوست ؎ تو بدو بشناس او را نی بخود + راه از و خیزد بدو نی از خرد + تلطف باولیائک فعرفوک ولو تلطفت باعدائک لما جحدوک + و صلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت نبوی را صلی الله علیه وسلم که جمیع انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را رهنمای مطلق ست ؎ خواجهٔ کونین و سلطان همه + آفتاب جان ایمان همه + و خلفا و احباب او و بر محبان و بر آل و اصحاب و متابعان او اجمعین الی یوم الدین و بعد این کلمهٔ چندیست از انفاس نفیسه و کلمات متبرکه حضرت عالیهٔ صدر مسند ارشاد و هدایت جامع نعوت و خصائص ولایت

۴ واقف علم معارف و حقائق بر جمیع اولیا و انبیا او بواسطه روحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ ؎ مراد کونین عالم غیب و شهادت ست و غیب ماسوا عالم شهادت را و گاه غیب میگویند وجود علمی که مسمی باعیان ثابته ست میخواهند و ماسوا وجود عینی را که وجود خارجی ... شهادت ...

ملازمان قطب اہل حقیقت و عرفان مظہر صفات ربانی
و مورد اخلاق سبحانی آنکه گشت بی کبر و ریا و کینه
بلکه نور قدسی را رخش آیینه + وان لقاے او جواب ہر سوال
مشکل از وی حل شود بی قیل و قال + و علی تفنن واصفیه
لحسنه یفنی الزمان و فیه ما لم یوصف + اردت له
مدحا فما من فضله + تاملت لا اجل عنها و قلت + اعنی
قدوة العارفین انسان عیون المحققین وارث الانبیاء والمرسلین
شیخنا و سیدنا شیخ بہاء الحق والدین محمد بن محمد النجاری المعروف
بنقشبند قدس الله تعالی روحه و طیب مشهده و نور ضریحه
و نفعنا بمحبته والاقتداء بسیرته و شمه الیست از لطائف معارف
که در خلال اقوال در مجالس صحبت علی الدوام فی اللیالی والایام
بر زبان مبارک خوایش میگذرانند و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظ
البخاری وفقه الله سبحانه لما یحب و یرضا بعضی آن کلمات قدسیه
را از سر صدق و ارادت به نیت تیمن و استرشاد در قلم آورد
واکنون بامر و اشاره اعزه و دوستان متعنا الله تعالی
بلقائهم و ادام برکته بقائهم حرفی چند از ان انفاس
برای تبرک و استیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان جمال قوم
و محبان محقق باستماع آن کلمات انتفاع گیرند چاره را ہیچکس
شرف مجالست صحبت ایشان دریافته اند وانرا از ایشان گفته ام +

ذکر احوال و مقامات شریفه در کجا امام عارف ربانی ابو یعقوب

که از مبادی تا منتهای ایشان گذشته تعالی روحه پرسیدند چون

حاشیه:

که خود را از بندگان [illegible] بهتر دانند +

نسخه: از سر وده گه بری + فخر رازی را در زمان ره بر بسته + چونکه او عمر در تن هم پیر بود عقل تخیلات او حیرت فرود

یعنی یفنی الفنون فی نسخة المخدوم بخط شریف قدس سره

المراد بالعیون اقطاب

(حاشیه چپ، ناخوانا) [illegible]

وحیصی ست اگرچه درینوقت قوی در خورست ولپسندیده تا از نسیمات
ریاض احوال عجیبهٔ ایشان شمه بمشام جان طالبان صادق برسد
ودلهای وجانهای ایشان را ازان استراحی حاصل باشد و بموجب
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة ودر ذکر آن امید وصول بفضل آلهی
ونزول فیض نامتناهی باشد امادرینوقت بدین مقدار اختصار
افتاد ٥ حدیث معجز بتبریز و شمس دین کم گوی + که نیست درخور او
گفت عقل سودائی + خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را + که هست
برتو موکل غیور لالائی + وخود سخنان این طائفه که از ذوق وحال ست
نه از حفظ و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقد الله اکبر
وبرهانه الاظهر ست و یقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان
این طائفه بحاصل آید اقوی واعلی بود از یقینی که بمشاهدهٔ خوارق
عادات باشد ازینجا گفته اند ٥ موجب ایمان نباشد معجزات +
بوی جنسیت کند جذب صفات + معجزات از بهر قهر دشمن ست
بوی جنسیت پی دل بردنست + وچون سخنان این طائفه از تجلی
کلام آلهی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان نتوان آورد یکی
از کبرا میگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملك
وستابعان ... تسریفا وتنویها بانفاسه الفلك وبا اینهمه بعضی
از انفاس نفیسه ایشان را اساطیر الاولین خوانند یضل به کثیرا ویهدی
به ... این طائفه کنیل مصر ما للمحجوبین وبلا علی المحجوبین ست

وانکه دیدش نقد خود در دانه است	٥ تار و سے ته ...
قوم موسی را نخون بود آب بود	

خوارق عادات مشرکی است برهان مومن در ذکر ... بانفاس ... بروزه ملتفی ...

شد مثل سرنگون اندر سفر	دشمن این حرف این دم در نظر

گر تو مردی رازجوی رازجوی جان فشان و خون بگریی بازجوی

بقدر تصفیه دل از علائق و عوائق و شواغل و بقدر تامل بسیار در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره تخم فهم معانی خفیه میگردد و جمال فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان اینطائفه که از عالم علم وراثت و عیانست نه از علم دراست و بیان از طوریست که هرچند ازان طور بلسان علم و عبارت یا بلسان ذوق و اشارت سخن گفتند بحقیقت شرح آن باکسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت وما قدروا الله حق قدره وما ازدیادهم غیر ستره فان الاعراب عنه بغیر ذائقة ستره لا اظهار بغیر واجد لا اخفاء و مقصود گویندگان جز تنبیهی و تشویقی بیش نبود زیراکه این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند و اگر کسی را در سر پنداری بود درهم شکند تا فضل دیگران داند اینست معنی سخن بعضی از مشایخ ست قدس الله تعالی ارواحهم لاتزن الخلق بمیزانک وزن نفسک بمیزان الصدیقین لتعلم فضلهم وافلاسک شیخ شهید مجدالدین بغدادی قدس الله روحه دعا میکرده و میفرموده

کار تو بعلت تعلق نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم نظم گر نیم مردان ره را هیچکس + ذکر ایشان کرده ام اینم نه بس + گر نیم زیشان از ایشان گفته ام + خوش دلم کین قصه از جان گفته ام + و شیخ امام عارف ربانی ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون

این طائفه روی در مقام نقاب آرند چکنیم تا بسلامت مانیم فرمودند
سر روز از سخنان ایشان بخوانید دیگی از صدیقان سیفرماید کسی باید که
از گوید تا من شنوم یا من گویم و او شنود اگر در جنت گفتگوے
او نخواهد بود مرا با جنت چه کار اقتباس چند وات مواجید از انفاس طیبهٔ
ایشان توان کرد ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا ۵

گر ندارم از شکر جز نام بهر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کاروان گردی رسد	قسم من زان رفتگان دردی رسد
لفظها نسبت باو قشرست لیک	پیش دیگر فهمها مغزست نیک
آسمان نسبت بعرش آمد فرود	ورنه بس عالی ست پیش خاک تود

واین کلمات قدسیه اگرچه قصیر المبانی ست کثیرة المعانی ست وقلیل
یدل علی کثیر والجرعة تنبئ عن القدیر قدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ
عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق
التفسیر وصاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم وغیرها
در کتاب طبقات از هر یک از ان مشایخ کبار بمقدار نسبت سخن و
کما بیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار واهل بینش
واعتبار دال بر سیرت وطریقت وعلم وحال آن بزرگوار گردانیده اند
و دران چند سخن بیان بعضی از علوم ومعارف ایشان که اساس
سیر وسلوک بران ست کرده اند ولنا فیه اسوة حسنة
فی تقلیل الکلام مع الدلالة علی المراد وحاصل آنکه ۵

درنیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید والسلام

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی

اقتدا اولی تر این آن بود که آن شرح باستعانت واعتماد از کلمات مشایخ
وانفاس نفیسه اهل الله باشد فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضاً
ودرمیان دو سخن که شرح ومشروح دائره درخط کشیده شود تا فصلی باشد
بر مبنی از وصل زیرا که جمله معشوقست وعاشق پرده + زنده معشوقست و
عاشق مرده + واین ضعیف درخود نمی بیند که بدین معنی اقدام نماید اما بحکم اشاره
شریفه قدوة اهل الله صفوة اصحاب الاتقیاء سند ارباب الطریقه موضع نظر اهل الحقیقه
اسوه طلاب الیقین خدمت خواجه علاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المشتهر
بعطار اطال الله تعالی مدة حیاته وافاض علی المسترشدین انوار برکاته درین فرصت
در املاء این مجموعه شروع افتاد اگر بدو همت ونظر قبول ایشان زیاده گردد نظم
این سخن را چون تو مبدأ بوده + گر فزون گردد تواش افزوده + دیده غیب پر غیبت
اوستاد + کم مباد از جهان این دید وداد + شرح توحید ست با اهل جهان + همچو راز
عشق باید در نهان + لیک گفتم وصف تو تا ره برند + پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند
باشد که درین گفتن ونوشتن وجود این ضعیف درمیان نباشد واین جمع وتالیف
برکت دعوات صالحه صاحب نظران سبب درجات قربت گردد وبه سبحانه الحول
والقوة فمن تلك الکلمات القدسیة مسلمانی والتقیید باحکام ورعایت تقوی وعمل
بعزیمت ودور بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور وصفاست ورحمت ست
وواسطه وصول بدرجات ولایت بمنازل ومقامات شریفه اولیاء الله از پرورش
این صفات میسر شد آنچه حضرت خواجه ما قدس الله روحه درین کلمات فرموده اند
اشاره بآن نفسی ست که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله تعالی روحه رسیده است در مشاهده وواقعه که حضرت [illegible]
قدس الله تعالی روحه واقعه بوده است در مبادی جذبات وغلبات [illegible] کرم الله وجهه

واین واقعه دران شب بوده است که بسه مزار از مزارات متبرکه رسیده اند دران سیر وجذبه مزار متبرک که در نواحی بخاراست ومنسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است از کبار تبع تابعین اند ورسیدن ایشان به بلاد ماوراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است وامر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه ما قدس الله سرها دران واقعه این بوده است که قدم در عزیمت زنی واز رخصتها دور باشی ومتابعت سنت کنی واز بدعتها اجتناب نمائی ودیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک ووسط ونهایت تعلق دارد وحضرت خواجه ما قدس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امرها ووصیتها عمل میکردند وبعنایت حق سبحانه وتعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند وبموجب آنکه دران واقعه مامور بودند بعمل بعزیمت بذکر علانیه عمل نکرده اند وبواسطه عمل به آن وصیتها ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصه شرح آن واقعه وسائر احوال وکرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزه اصحاب ومخلص احباب متعنا الله ببقائهم وایدهم واوسعهم بجمع وتالیف آن قصدی نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه واجملها تمام گردد وبذکر نشر آن مقامات گوشها وزبانهای محبان ومخلصان بنور ومعطر شود وحضرت خواجه ما قدس الله روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی است که ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی اند وایشان ... نموده انجیر فغنوی اند وایشان از خلفای خواجه عار... حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی ار... لهم آداب سلوک وتلقین ذکر ایشانرا خدمت امیر سید کلال رحمة الله ... بابا مذکور انسبت ... نسبت تربیت در ... خواجه ما قدس الله تعالی روحه در سلوک ... نسبت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه ... بدانکه این ... انی است قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه ازان در بیان آن مدد حضرت خواجه

عبدالخالق غجدوانی از خلفای امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف همدانی اند و امام ابو یوسف همدانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابو علی فارمدی طوسی ست که از کبار مشایخ خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان ست و شیخ ابو علی فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی ست نسبت ایشان بسه واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد و دیگر نسبت شیخ ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی ست که پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش بودند و چون دران عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان راه و سالکان طریق انتباه اند بسیاری بوده اند در دورهای اخیر کمتر بل اعز من الکبریت الاحمر گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد ازانکه در صحبت و متابعت یکی از کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضهٔ بشریت بواسطهٔ تسلیم تصرفات آن حضرت بکلی بیرون آمده بودی بسی از کاملان مکمل دیگر نظر تربیت و قبول یافتندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم و معارف احوال ایشان اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه اشاره باینمعنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر زیرا که مشایخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار بواطن ایشان را اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطهٔ آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و ازینجاست که همه مشایخ را اتفاق ست که معروف کرخی را قدس الله تعالی روحه که سلسلهٔ اکثر مشایخ باو می پیوند دو انتساب در علم باطن بدو طرفست یکی بداود طائی ست قدس الله تعالی روحه که نسبت او درینمعنی بحبیب عجمی ست و او را بحسن البصری ست رضی الله عنهما و او را به امیر المومنین علی کرم الله وجهه

و ایشان را بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر معروف کرخی را انتساب در علم
باطن به امام علی بن موسیٰ رضاست رضی اللہ تعالی عنہ و ایشان را به پدر خود امام
موسی کاظم رضی اللہ عنہ و ایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ و طریقہ
ایشان طریقہ ائمہ اہل بیت است آباً عن جدٍ رضی اللہ عنہم اجمعین چنانکہ مشہور ست
و سلسلہ ائمہ اہل بیت را رضی اللہ عنہم در علم ظاہر و علم باطن علمائے کبرا است رضی اللہ
عنہم بیان العزتہا و نفاستہا و تعظیما لشانہا سلسلۃ الذہب نامند و شیخ ابوالحسن
خرقانی را انتساب در تصوف بسلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی ست
قدس اللہ روحہ و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزید ست
و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید باقی بوده است و شیخ ابویزید را
انتساب به امام جعفر صادق ست رضی اللہ عنہ و تربیت ایشان هم از روحانیت
امام جعفر ست رضی اللہ عنہ و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید
بعد از وفات امام جعفر ست رضی اللہ عنہ و امام جعفر را انتساب در علم باطن
بدو طرف ست یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی اللہ عنہ و امام محمد باقر را به پدر خود
امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی اللہ عنہم و امام زین العابدین را
به پدر خود سید الشہدا حسین بن علی رضی اللہ عنہم و سید الشہدا حسین بن علی را
به پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ و امیر المومنین علی را بحضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب
در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست رضی اللہ عنہم
و قاسم بن محمد از کبار تابعین ست و از فقہا سبعہ است که در میان تابعین مشہور ست
آراستہ بعلم ظاہر و باطن و قاسم را رضی اللہ عنہ انتساب در علم باطن بسلمان فارسی
ست رضی اللہ عنہ و سلمان فارسی با وجود دریافت شرف صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تشریف سلمان منا اہل البیت

انتساب در علم باطن بابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بعد از انتساب بحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریقه
شیخ ابو طالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان
در هر عصری الی یوم القیمه در مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابو بکر صدیق ست
رضی الله عنه و آن سه دیگر از اوتاد که فرودتر از قطب اند در هر زمان نائب مناب
آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت
امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال یقین و صفت و حالت
ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان ست که بهم
الارض وبهم یرزقون وبهم یدفع البلاء عن اهل الارض وبهم یمطرون
در هر زمانی نائب مناب آن شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی عنهم اجمعین
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را اخلاص مخصوص بود و در آن خطبه چنین
گفته اند اما بعد قال الله عز وجل اتخذ صاحبکم خلیلا ولو کنت متخذا احدا
خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل
اتخذ ابراهیم خلیلا وموسی نجیا واتخذنی حبیبا ثم قال وعزتی وجلالی
لاوثرن حبیبی علی خلیلی ونجیی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل المعرفه
و ارباب تحقیق گفته اند خلت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محبی و این معنی
در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب محبوبی و مراد این معنی ست در حدیث اول
و هیچکس را با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شرکت نیست لفظ
مقام محمود مشعر باین نهایت ست و مبنی باین درجه کما ... که فرموده صلی الله

علیه وسلم اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکر را بودی دلیل ست
برآنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بحسب ولایت و علم باطن که علم بالله ست کمل و فضل
و اعلم و اعظم اولیای امت ست بلکه افضل همه صدیقان ست بعد از پیغامبران صدیق اکبر
ست و کبرای اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجماعیست و این معنی
بکلی دفع خیال کسانی می کند که برخلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تاویل
بروجه دیگر می کنند آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سره
درین محل و از بیان سلسله مشایخ قدس الله ارواحهم ...
طریقه اویسی ...

... عطار قدس الله روحه
... الله عز و جل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبرا حقیقت
اویسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیری نبود زیرا که ایشان را حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حجره عنایت خود پرورش میدهد بیواسطه غیری چنانکه اویس را
داد رضی الله عنه و این عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت
... ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار
... طریق را در اوان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ
... ابوالقاسم گرگانی طوسی را که سلسله مشایخ ابوالجنات نجم الدین الکبری
قدس ... ارواحهم بایشان می پیوندد و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن
خرقانی ... تعالی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی اویس
و کذر طریق ... مقاصد سائط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی
اما در طریق ... چه خاص ست هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر
لا اله الا الله تو ... ست که ضروری همه موجودات ست والتجا و اعتصام

بصفت قیومیت ست چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل

پادشاها دل بخون آغشته ایم ـ پای تا سر چون فلک سرگشته ایم
گفته من باشیم روز و شب ـ یک نفس فارغ مباشید از طلب
چونکه با لطفت چنین همسایه ایم ـ لطف تو خورشید و ما چون سایه ایم
چون بود جان بخش بی سرمایگان ـ گر نگهداری حق همسایگان
رهبر ما شو ازانکه گمراه آمدیم ـ در دولتم ده گرچه بیگاه آمدیم
هر که در کوی تو بد دولت یار شد ـ در تو گم گشت و ز خود بیزار شد
مبتلای خویش و حیران توام ـ در بد و در نیک هم زان توام
ننشینم نومید و هستم بی قرار ـ بو که در گیرد یکی از صد هزار

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود
و جمال او را جلال باشد در استیلای خوف رجا بود و در غلبهٔ رجا خوف باشد و عین
آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن نظر سلطان
العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه بر مرید ابوتراب نخشبی نظر جلال بود بنسبت
تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته بودی
او را قوت کشیدن بار آن نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشریت او متلاشی
نگشتی وقتی با محمد زاهد که درویش صادق بود در صحرائی بودیم بکاری بیرون آمده
و تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم و روی در آن بیابان آوردیم و با همدگر
از هر نوع سخن میگفتیم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و فدا میرفت او گفت
فدا تا چه باشد گفتم تا غایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن فی الحال بمیرد و
درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال
محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او

بد ... از مفارقت روح بیفتاده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پا سوی قبله
از چاشت تا نیمروز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود
از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم در نزدیک آنجا سایه بود
زمانی در آن سایه در تحیر نشستم و باز از آنجا بر وی آمدم و در روی وی نگاه کردم
رنگ او از اثر گرمی هوا سیاهی میزد حیرت من زیاده شد ناگاه در آن حالت الهامی
بدل من رسید که بگو محمد زاهد زنده شو سه بار این کلمه را گفتم اثر حیوة در او ظاهر شدن گرفت
و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل باز آمد بخدمت
امیر سید کلال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در اثنای قصه گفتم روح
از بدن او مفارقت کرد و من متحیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چرا در آن حالت نگفتی
زنده شو گفتم الهامی بدل من رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پیدا شدن
هر دو صفت جمال و جلال سالک را وقتی بود که بحقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن
به محبت ذاتی سالک آن بود که جهات صفات مقابله محبوب همچو اعزاز و اذلال و ضرر و نفع نزدیک
سالک یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند یعطی الحق سبحانه المحبوب من اولیائه
فی الدنیا اول ما یعطی اهل الجنة فی الآخرة و هو قوله کن فیکن فتلک الکلمة صورة الارادة

الکلیة و در صفت اینمقام ست آنچه گفته اند	نظم چون چنین خواهی خدا خواهد چنین
سید هر حق آرزوی متقین	کان الله بوده در ما مضی
تا که کان الله پیش آمد جزا	اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای

آن کند که آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانه و تعالی گرداند
و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازد و بشناسد که آنحضرت تبعیت را نشاید و
اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید بیت

چون ولی راهست قدرت از اله	تیر جسته باز گرداند ز راه

ونیز گفته اند که اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت ... شهد باشند
یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطهٔ روحانیت عیسی باشد علیه الصلوة
والسلام سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک
او سپرده شد از کشته شدن آن مورچه متالم و متاثر گشت الهامی بدل او رسیده
که دران مورچه دم دردم او دردمید مورچه زنده شد دران حالت ابویزید عیسوی
المشهد بودند ونیز گفته اند که کاملان اولیاء الله را نصیب تمام ست از نور حیوة حقیقیه
که صفت ذاتیه جناب احدیت ست و عکسی ازان بر فطرت سلیمهٔ انسانیت یافته
است ایشان اند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبعیت و صفات بشریت
که تغیر کنندهٔ آن فطرت ست خلاص یافته اند وچون ایشان از نور حیوة حقیقیه
بهرهٔ تمام دارند باین نور بر بواطن واستعدادات وخواطر ونیات واعمال واحوال
مخفیهٔ خلق مطلع می شوند بطریق فراست واز مطالعهٔ هیآت واوضاع بدنیه آن معانی
مخفیه را ادراک می کنند ودیگر هم باین نور حیوة حقیقیه که نور الٰهی ست دلهاے
طالبان مستعد را زنده می گردانند وآن زنده گردانیدن بحیوة حقیقیه شریف تر
از زنده بحیوة حسیه آما زنده گردانیدن بحیوة حسیه ومظهر احیای حسی شدن کمتر ست
وقوع وی درمیان اولیاء الله وعظیم تر ست در نفوس خلق بدان التفات نمودند
منها همه دورافتادگی های خلق ازانست که خود را دور می اندازند وباختیار بار بر خود
زیاده می کنند وگرنه قصور در فیض الٰهی نیست خدمت امیر سید کلال تمثیل می نمودند
می فرمودند که تا ثم تعلقات دور نشود کوزهٔ وجود شائستهٔ آن نشود که او را در خم دان
درست درآرند و باز چون کوزه ها را در خمدان تصرف درآورند بعضے ازان خمدان
درست بدر می آید و بعضی شکسته واین به نسبت ظهور ارادت ازلیست وما
این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم امید ... دیگر بار او را آرد ساز ند

و باگلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و بار دیگر بخدان بزند تا باشد که این بار درست بیرون آید
دیقعر سودند که امید در آخر حیات سه شبانروز روی بقبله متوجه نشسته بودند و باکسی
سخن نمی گفتند بعد ازان بسخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجه آن بود
که شناخته شود که این درر البقبول باز می کنند یا بر داوتیار احمد را بحکم آیه لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیة هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالے
بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه دور افتاد گیها الی آخره بنا بر
آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستها طبعی کمتر می گردد وجود بشریت
بیشتر نفی می شود و ازان نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاده میگردد زیرا که گفته اند
ے قرب حق دوری تست از بود خویش . بی زیان خود نیابی سود خویش
و بمقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در تدبیر تقدیر او بیشتر می شود
و بمقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد همواره بنده بواسطهٔ ترک اختیارها و خواستهای
گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات
قربت ترقی می نماید تا چون بدرجهٔ اعلی بی اختیاری برسد و او را بحقیقت هیچ
خواستی نماند آنگاه از حضیض بشریت بذروهٔ عبودیت ترقی تواند بود شائسته آن
تواند گشت که بتصرفات جذبات الوهیت او را بمرتبهٔ الفناء فی الله والبقاء به برسانند
که اول درجات ولایت خاصه اوست و منتهای سیر الی الله است و مبدء سیر فی الله است
عجائب این طور را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیر الی الله غالبا بحکم سنت الٰهی
شرط این جذبه است که در سیر فی الله است نه آنکه هر که علی القطع طلب کند یا بد یا هر که سلوک
کند به مقصود رسد نظم

درون سینهٔ او گشت جای دُردانه	نه هر صدف که فرو خورد قطرهٔ باران
هنوز نیست محقق که می شود یا نه	صدف بباید و باران و بحر و چندین سال
	خلیل یطلع فنائی اسلے الحمی

کثیروا ما الوصاون قلیل	غواصان را اگرچه بیے نبود
در هر صدفے دُر یتیمے نبود	در عمر بنا در آنچنان می افتد
وین دولت هر سیه گلیمے نبود	و آین سیر فی الله را مقام وصول

خوانند و در سیر الی الله سیر عاشق ست بمعشوق و در سیر فی الله سیر معشوق ست در عاشق واین سعادت بعد از فنای صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی وخواستی نباشد جز او و این بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نردبان تسلیم احکام قضا و قدر ست چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات ولایت شیخ بیرون آید تتق عزت از پیش جمال حقیقت بگشاید و قاصد بمقصود و مرید بمراد رسد قال الجنید رح الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق ومنها اثر توجه بروحانیت اویس قرن رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علائق ظاهری و باطنی بود و هرگاه که توجه بروحانیت قدوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله روحه نموده شدی اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی و هرچند دران توجه سیر افتادی هیچ اثری وگردی وصفتی مطالعه نمی افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بی نهایت محو شود هرچند آدمی از غود وجودی طالبد وانچه سرمایه ادراک ست از خویشتن بجوید جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نه بیند آین سخن وقتی می فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت میکردند و توجهات خود بارواح طیبه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر هر توجهی را در بیان می آوردند گفته اند اولیا الله مختلف اند بعضے بی صفت اند و بی نشان و بعضے بصفت اند و بعضے از صفات نشان مند گشته اند مثلا گویند ایشان اهل معرفت اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید اند و کمال حال و نهایت

درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی ست
که مقام بس بلند ست و در درجه بس شریف ست و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصرست
و این سخنان نسبت بمتوسطان ست که ادراک بیصفتی می توانند کرد نه نسبت حال

سبتاریان که از ادراک قاصر اند نظم
ذاتش اندر هستی خود بی نشان
چاره جز جان فشانی کس نیافت
ور نهان جوئی عیان آنکه بود
آن زمان از هر دو بیرون ست او
هرچه خواهم گفت او زان برترست

برتر از علم ست و بیرون از عیان
زو نشان جز بی نشانی کس نیافت
گر عیان جوئی نهان آنکه بود
ور بهم جوئی چو بیچون ست او
صد هزاران طور از جان برترست
عجز از ان همراه شد با معرفت

گونه در شرح آید و نه در صفت
و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سید المرسلین
راست صلی الله علیه وسلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبهم خوشه چینان خرمن
سعادت او یند و باستمداد از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند
و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه وسلم اشارت بکمال این مرتبه است
و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اہل تمکین بود و از صحبت
قلب بصحبت مقلب قلب پیوسته باشد و بجمیع صفات و اخلاق الٰهی متخلق و متصف
گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی دنیا برین او را ابو الوقت گویند و از صفتی
بصفتی باختیار خود انتقال تواند نمودن و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی

شده باشد و ازین معنی گفته اند
لیک صافی فارغ ست از وقت حال
بسته بر رای جهان آرای اوست

صوفی ابن الوقت باشد در مثال
حالیا موقوف عزم و رای اوست
و منها حدیث اجمعوا وضوء کم

جمع الله شملکم اشارت ست و یا نه
اطن را با وضو ظاهر جمع کنند

تا استقامت باطن بحاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمهٔ توحید
همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال است
و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال ست که امتثال امر و نهی خدا است و ند
و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت
احوال معلوم نمی گردد و رونده راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجای
رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل درد و کوشش یعنی سعی نمودن در کارهای
حق سبحانه و تعالی و عمل کردن بانچه او را معلوم شده است هرچه میگوییم از او لازم است
بان عمل کنیم لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا است فاذکرونی اذکرکم
ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کردست بدان آیتی که مذکور است و هرچه دیده شد
و دانسته شده همه غیر است و حجابست بحقیقت کلمهٔ لا آنرا نفی باید کردن و نفی
خواطر که شرط اعظم سلوک ست بی تصرف هم در وجود سالک که آن تصرف عدم
از نتیجه جذبهٔ الهیست بکمال میسر نگردد دقت یعنی برای آنست آثار آن جذبه
مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر
متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود دلیل باشد
بر بیحاصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود و در اثبات
اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه کند آنکه خداوند جل ذکره در کلام مجید
میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق معنی این آیه چنان باید دانستن
که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید وقتی عند الله میگردد
که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد و علامت آن عمل نفی شدن وجود بشریت
است دران عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه [illegible] آن وفقک الله تعالی
در تتمهٔ بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت [illegible] صحبت اند یافته اند مقصود از همه عبادات

دم فرو خوردن بباید هر دست	...
گر نتوانی زخود بریدن	نے پہلوان باش

وہم درین معنی گفته اند در پہا ... ین تا بدل رسی + در پہلوی
چیش نیابی از هرکه پرسی + و چون ... اورا دریافت تصرف خود را
فانی کند و در باطن او هیچ تصرف ... بله باو گذارد و بداند که منفعت
در خطای مقتدا بیش از انست ... و اگرچه وجه آن نداند حضرت خواجه ما
قدس الله روحه میفرمودند ... درت با هل دل و مردم عزیز انست اگر در آخر
امر وجه صواب در انکار خطا ... رمیان نباشد و اگر خلاف صواب ظاهر شود
هم وجود تو در میان نباشد ... قدس الله تعالی ارواحهم از جمله اذکار
ذکر لا اله الا الله را اختیار ... نبوی چنین وارد ست که افضل الذکر
لا اله الا الله و صورت ... نفی و اثبات و بحقیقت راه بحضرت عزت
باین کلمه توان برد حجب ... یان ست و حقیقت حجاب انتقاش صور
کونیه است در دل و ... و اثبات غیر ست و بحکم المعالجة بالاضداد
درین کلمه نفی ما سوا ... لی ست و خلاص از شرک خفی جز از مداومت
و ملازمت بر معنی ... یابد پس ذاکر باید که در طرف نفی جمیع محدثات را
بنظر فنا و ناخواسته ... از معنی ذکر می اندیشه و نفی خواطر دیگر میکند و در
طرف اثبات وجه ... رت را جل ذکره بنظر بقا و مقصودی و مطلوبی
و محبوبی مشاهده ... ر در اول و آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را
بآن پیوندی بود ... را باطل میکند و باثبات محبت حق را قائم مقام
آن محبت میگرد ... از جمله محبوبات و مالوفات فارغ شود و هستی ذاکر
در نور ذکر مضمحل ... و عوائق وجود بشریت از و برخیزد و گفته اند بازداشتن

نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطف ست و مفید شرح صدر و طمینان دل ست
و یاری دهنده است در نفی خواطر و حلاوت که آن باز داشت نفس سبب وجدان حلاوت عظیمه است
در ذکر و واسطه بسیاری از فواید دیگر و حضرت خواجه ما قدس سره در ذکر باز داشتن نفس را لازم شمردند
چنانکه رعایت اعداد را لازم نمی شمرده اند اما رعایت وقوف قلبی را اهم میداشتند و لازم
می شمردند زیرا که خلاصه انچه مقصود ست از ذکر در وقوف قلبی ست و واسطهٔ مطالعهٔ
جمیع مکنونات و محدثات بنظر فنا و مشاهدهٔ وجود قدیم حق سبحانه بنظر لقا و ملازمت بر معنی
صورت حقیقت توحید در دل ذاکر قرار گیرد و چشم بصیرت وی گشاده گردد تا او را میان عقل
و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد از ان
بجائی رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشهٔ بر حق سبحانه نماند و ذاکر در ذکر
و ذکر در مذکور فانی گردد و چون بارگاه دل از زحمت اغیار خالی گردد و بحکم لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن الی آخره جمال سلطان الا الله تجلی نماید
بر حکم دعوه اذکرکم مجرد از لباس حرف و صوت و خاصیت شئی هالک الا وجهه آشکار گردد
و ذکر روح با ذاکر وجود او در بحر نامتناهی اذکرکم مستغرق و مستهلک گردد

ذاکرین ذکر تا ترا جان ست		پاکی دل ز ذکر یزدان ست
چون تو فارغ شوی ز ذکر بذکر		ذکر خفیه که گفته اند آن ست

یاد کرد و باز گشت و نگهداشت و یاد داشت و از ذکر لسانی و قلبی
و نگهداشت که مراقبه خواطر ست یاد داشت ست مشاهده و فانی شدن
و ذکر خفیه است علی الحقیقة و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزلهٔ الف و باست تا ملکه
خوانانی او بحاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صادق استعداد آن یابد
شاید که در قدم اول او را خوانده گرداند و بمرتبهٔ یاد داشت تعلیم الف
و با برساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یاد داشت دلالت کردن

بیش ازذکر لسانی وقلبی بمنزلهٔ آنست ... ارد وا درا تکلیف می کنند
ومیگویند به پد بر بام برآیی قط ... پیم سوی فلک + زانانه عرشیست
اصل جوهرما + ساکنان فلک ... صفات خویش ومعنبرما + کل ما بجدیست
شکرما + دلبری ما شدست ... میان کل شکریم + زان دل ما قویست
دربرما + زهره دارد حواه ... بردد بگرد شکرما + ذره های هوا بریزد روح
ازدم عشق روح پرورما ... یقة الذکر عبارة عن تحلیة بذاته سبحانه من حیث

اسم المتکلم اظهار الصفا ... صفا بنعوت الجمالیة والجلالیة وذکر بی شرک
نفی الکنون دست د ... ست انه لا اله الا هو آشکارا گردد تا زخود بشنو
نه از من وتو + لمن الما ... ر + روح در هدایت فطرت اگرچه حق سبحانه را
به یگانگی دانست اما ... ت زیرا که شناخت از شهود خیزد وشهود از وجود
درست نباشد که ... ست چون وجود روح پدید آید عین وجود او
دوگانگی اثبات گر ... لمنابی دارد ومقصود آنست که اشارت شود
بچیزی از معنی ا ... اقدس ابیدر روحه فرموده اند در معنی اذکرکم وذکر
حق سبحانه بنده را ... ت بران مراتبی که ذکر راست یعنی ذکر زبان وذکر دل
وذکر روح وذکر ... طه د عالم جسمانی و روحانی ست وروح را واسطه
دو عالم دل و ... طائفهٔ اهل بعد برتر از مرتبهٔ روح وقلب ست ونزد
طائفه برتر از مر ... مرتبهٔ روح ست وبحقیقت سر عین روح ودل ست
در نهایت ... ادر مقام خود متجلی گردند وبوصف غیریت متصف
باشند آن ... به نسبت کسی که آن نهایت دل وروح که ذکر
کرده شد نیز ... ی ست خاص حضرت که خاصان حضرت را دهند
که ایه هم ... درمیان عالم صفات خداوندی ومیان سر تا بواسطه

آن راه یابند بعالم صفات الوهیت مصراع که رستم اکشند هم رخش رستم + لا یحمل
عطایا الملک الا مطایا الملک وذکر در مرتبهٔ خفی تا بحقیقت ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای
خانوادهٔ حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت
فرموده‌اند یکی ست زیراکه تا وجود روحانیت باقیست و بمرتبهٔ فنا نرسیده است آن ذکر
بحقیقت خفیه نیست سخن کبرا که لا تطلع علیه ملک فیکتبه ولا نفس
فتعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد اینجا بود که باطن او از نفی
بالیستد و جز اثبات نتواند بود و ذکر او الله الله شود اینجا بحقیقت کلمه مراو برسد
و حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در تحقیقت این معنی بسیار فرموده‌اند که حقیقة الذکر
الخروج عن میدان الغفلة الی فضاء المشاهدة و مشاهده در تجلی ذات بود و مکاشفه
در تجلی صفات و محاضره در تجلی افعال و مقصود از ذکر لسانی توجه کلیست بجمیع قوی روحانی
و جسمانی تا نفی خواطر شود و باین توجه کلی ملازمت و مداومت باین ذکر بدل برسد و از زبان
بدل باز منتقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی متجلی گردد و باطن بنده را مستعد
تجلیات صفاتی و اسمائی و قابل تجلیات ذاتی گرداند والله الموفق و کمال درجات
و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل هست و نیست شود مذکور ماند و لیس همگی دل او دوست گردد و فرق است
میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد و آنکه همگی دل دوست گیرد نتیجه محبت مفرط بود که آنرا
عشق خوانند عاشق گردد و همگی او را معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی بمعشوق نام
معشوق را نیز فراموش کند و چون چنین هست [illegible] که خود را و هر چه هست
جز خدا تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی [illegible] که واذکر ربک اذا نسیت غیره
و نسیت نفسک لان التحقیق المذکور و شهوده یوجب نفی الغیر فاثباتک
یثبت الغیریة فاثنینیتک یثبت الغیریة و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را
و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت

سیر الی اللہ بود واکنون بادل راہ تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بمبدأ
درجات ولایت خاصہ رسیدہ باشد وازینجا گفتہ اند قطعہ چیست معراج فلک
این نیستی + عاشقان را مذہب و دین نیستی + ہیچکس را تا نگردد او فنا + نیست
رہ در بارگاہ کبریا + واینجا بود کہ صورت ملکوت بروی روشن گردد وارواح انبیا
واولیا وجواہر ملائک علیہم الصلوۃ والسلام بصورتہای نیکو نمودن گیرند وانچہ
خواص حضرت الوہیت ست پیدا آمدن گیرد واحوال عظیمہ پیدا آید واز مشاہدہ صورت
بدرجاتی ترقی کند کہ عبارت ازان نتوان کرد وہر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین
گفتن فائدہ نیست کہ این راہ رفتن ست نہ راہ گفتن اما مقصود اہل اللہ از شرح این
نوع سخنان ترغیب طالبان ست و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال
وکشف عظمت الٰہیت بر دل و غلبات اینجا دنیی و عقبی فراموش گردد واحوال
و مقامات در نظر ہمت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد واز فنا نیز فانی گردد واندرین عین فنا
زبانش ناطق گردد و تن خاضع و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت و بی نشانی بود
فیخفیہ فی کتبہ الایہ سے کس اندہر ز تو نشانی + اینست نشان بی نشانی
واگر کسی در ذکر باین درجہ نرسد واین احوال و مکاشفات وی را نبود لیکن ذکر بروی
مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلمۂ توحید آن معنی کہ دران حرف نبود
و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بذکر و معنی او قرار گیرد چنانکہ
دل را بتکلف بجای دیگر باید برد واین نیز اعظم بود کہ چون دل بنور ذکر
آراستہ گشت کمال سعادت را مہیا باشد ہرچہ درین جہان پیدا نیاید
در آنجہان پیدا آید و چون زمین دل از خار وساوس دنیا خالی کرد و تخم
ذکر در وی ودیعت نہاد اکنون ہیچ نماند کہ باختیار تعلق دارد اختیار
تا اینجا بود پس ازان منتظر می باشد تا چہ پیدا آید و غالب آن بود

که این تخم ضایع نماند که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه وذکر بر دوام کلید عجائب ملکوت ست و قرب حضرت الهیست وذکر بر دوام نه آنست که بزبان یا بدل بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد از انکه صافی گردانیده باشد از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از شغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر نزد بعضی غفلت ست که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد و دوام مراقبه دولت بزرگیست و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیست و نیک دشوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت مراقبه طریق ست موصل بحقائق و دوام مراقبه بی مقدمه قطع علائق و عوائق و صبر بر مخالفت نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس الله سره العزیز فرموده اند که مبتدی بر فرائض و سنن اقتصار نماید و اوقات دیگر بذکر بسر برد و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی ست و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید او را از تلاوت حاصل گردد با زوائد دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفة المعانی و دقائق فهوم و حقائق علوم و منتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضلتر وردی کاملتر عملی نماز که عبادت تامه جامعه است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحهما از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند باسناد خود که فرموده سمعنا ان تلاوة القرآن افضل من الذکر و انگاه در تقویت این سخن فرموده و جه نیک غواصی کرده است گویند روایت سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق کردن فاضلتر از ان باشد که بکلام خود فان القرآن لم یخلق منذ نزل الی العباد و لا یخلق و لا یندنس فهو علی طراوته و طیبه و طهارته والکسوة الی نور عظیم

لایق بجناب المتکلم وهو الله عز وجل و ذکر الذی یذکره العبد مبتدعا من تلقاء قلبه من علمه بربه لا کسوة و اگر کسی معنی قرآن نداند باید که دل حاضر دارد در خواندن و نگذارد تا حدیث النفس او را بهر جانب برد و دل را بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خدا است عز وجل و صفت وی ست و قدیم ست اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود هفت آسمان و هفت زمین را طاقت تجلی آن نباشد و امام احمد حنبل رحمة الله علیه میگوید خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یارب تقرب تو بچه چیز فاضلتر گفت بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نه یکی از کبرا میگوید قدس الله ارواحهم کسی که دارو خورد و نداند که چه میخورد اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی از قرآن بمنزله کوهیست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فنا میکند و آثار او را رفع می کند و چون نور قرآن بنور دل مومن جمع شود نورانیت زیاده شود وجود بشریت بیشتر متلاشی گردد خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحها فرموده اند که جمله وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و خاتمه سورهٔ حشر و خاتمه سوره بقره ست و جمله وظیفه سورهٔ یٰس ست و حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه فرموده اند که هرگاه سه دل جمع آید کار بسته مومن برآید دل قرآن و دل بندهٔ مومن و دل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب همدانی قدس الله روحها که سلسلهٔ مشایخ خواجهٔ ما قدس الله تعالی ارواحهم بایشان می پیوندد چنین فرموده اند طالب را باید که شب و روز مستغرق کلمه لا اله الا الله گردانند و خواب و بیداری بر گفتگوی وی نفقه کند دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها بدارد و اقتصار برین کلمه کند جائیکه علم لدنی و حکمت آلهی بود خدمت نفل زحمت بود هر روز و شبی بلکه

هر ساعت و لحظه پندارد که در لا اله الا الله نو مسلمان ست از هر چه جز لا اله الا الله ست
الا نماز فرض و سنت ترک کند بکلی از چنان لا اله الا الله را ابد و ناچار داند و ما بقی را
بلا و محنت شناسد تهی گردد از اندیشهٔ کلی کائنات و تعلق گیرند کر لا اله الا الله در همه
حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی
کامل تر و شافی تر از قول لا اله الا الله نیست شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی
روحه گفته اند اتفق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید ما لم
یسلك طریق لا اله الا الله مدت قرینه باربعین سنة لا یصل الی حقیقة الا الله
و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحها فرموده اند کسی که
دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لا اله الا الله
بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه همواره دور می کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود
تازه میدارد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند جددوا ایمانکم بلا اله الا الله الحدیث
و منتهای اهل تلوین را مرتبه ندماست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت
ندارند بار نیابند و اهل تمکین را مرتبهٔ وزراست که حضرت سلطنت ایشان را نائب
مناب خویشتن ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده
پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمن بود و هر گاه که خواهند باختیار از صفتی بصفتی
و از حالتی بحالتی منتقل گردند اهل تمکین را نیز تلوینات احوال هست اما فرق ست
ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه
از اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تخفیف ست این سخن از ایشان در وقت
مطالعهٔ الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان
اما طائفه از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بمیزان
شرع سنجید اگر موافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بظهور آرند و اگر نه بران

اعتماد نکنند یکی از اکابر قدس الله اسرارہم میگوید لا اقبل من قلبی الا بشاہدین عدلین الکتاب والسنۃ و آن شام کہ عبد الله خجندی بما پیوست در آخر آن دوازدہ سال بعد از واقعہ کہ خواجہ محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحہ در تربد باو نمودہ بود و باو دران واقعہ فرمودہ کہ خود را تشویش مدہ این زبان وقت ظہور آنچہ می طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازدہ سال ترا خواہد بظہور آمدن و بصحبت آنکس خواہی رسیدن و قصۂ واقعۂ خود را تمام بگذارد و اظہار طلب کرد دران واقعہ دیدہ شد کہ مرا براند تا بکنج خانہ رسانیدند دریچہ دران کنج خانہ پدید آمد بران دریچہ زنجیر و قفلے کلید آن قفل بیاوردند و بمن تسلیم کردند مرا اشارت شد کہ قفل بکشا یم چندی کہ بکشادم شعلۂ بزرگ بران آمد با خویشتن گفتم اگر این در را بالیا تمام بکشایم کس را قوت این شعلہا نتواند بود کلید با منست ہر وقت کہ اختیار باشد بمقدار مصلحت می توان کشود و در صفت اہل تمکین گفتہ اند از رق تصرف احوال آزاد شدہ اند و حجاب از پیش بصیرت ایشان بکلی برخاستہ است ہیچ سببی از اسباب لغزش و ضعفی بحال ایشان راہ نیابد و ہیچ چیز از ممکنات سر ایشان را از مشاہدۂ محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد اختلاط با خلق و مشاہدہ احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را تغیر نتواند کرد چنانکہ اہل تلوین و اہل تمکین را بہ ندماء و وزراء تشبیہ فرمودہ اند و ولی عزلت و ولی عشرت ہم بوزیر و ندیم تشبیہ کردہ اند ولی عزلت اشرف ست بہ نسبت حال و ولی عشرت افضل ست بحسب کمال و ہمچنین ملک مقرب اشرف ست از انسان ناقص و انسان کامل افضل و اکمل ست از وی و آنکہ در صحیح وارد ست در حدیث قدسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہم و ہمچنین آنچہ وارد ست در حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت ست ان من اغبط اولیائی عندی مومن خفیف الحاذ و آنچہ دران حدیث دیگر وارد ست کہ رسول صلی الله علیہ وسلم

فرمود ان لله تعالی عبد الیسو بانبیاء ولا شهداء ویغبطهم النبیون والشهداء لقربهم ومکانهم من الله عز وجل ولقد تمنی اثنی عشر نبیا انهم کانو من امتی وانچه وارد ست در احادیث دیگر که مثل این احادیث ست موهم تفضیل خواص ملک بر خواص بشرست وسو هم تفضیل ولی بر نبی ست دفع ان وهم وتحقیق جواب ازان شبهه بنا بر این معنی ست که فرق ست میان شرف حال ومیان فضیلت وکمال ومنها طریقه اهل الله بر انواع ست بعضی برخصت عمل کردند ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود نه وجود خود وبعضی عمل بعزیمت کردند مقصود ایشان نیز نفع خلق بود نه وجود خود اما نفع خلق در عمل بعزیمت بیشترست وظهور دران تمام تر واز خطر دور تر همه درکار اند هر آدمی مثال درختی ست درخت بی نتیجه نبود یا میوه دهد اگر چه میوه مختلف طعام باشند یا در سایه او بیاسایند یا از حسن طراوت او بنظر اعتبار بهره گیرند

نظم
هرکس بهر ت در آرزوی دگر اند | اندر تگ و پوی و جست و جوی دگر اند
گرچه کس را هیچ کار و بار نیست | جمله بیکار اند و کس بیکار نیست

کمال وجود اهل الله ورای عقیده خلق ست در یاد داز انست از عقیده خلق بیست جز بار خاطر چیزی دیگر نیست مقصود ازان عقیده و اظهار کمال ممد تربیت وجود خلق با هستی برای منفعت دیگران می باید کشید ودر باطن آن هستی را از خود نفی مے باید کرد نسبت تربیت ومنفعت وجود ایشان در اظهار کمال قصور ونقصان ست در باطن ایشان ازین معنی ورد ما ایشه است اللهم لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذلة باطنة بقدره ولا ترفعنی عند الناس درجة الا حططنی عند نفسی مثلها داعیه طلب که در یکی پدید می آید وصحبت اهل الله را طالب میشود محض فضل الهیست در حق آنکس ست که

ع مشنو رغمش بهر دل وجان ندهند + باید که قدر آب نعمت بزرگ را بشناسد واگر همه آب بود که زبانی گوش دل را به سخن اهل الله دارد وتوفیق آن یابد که آن را عمل را تربیت دهد

و تقویت کن و نظر اهل الله بران داعیهٔ طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید و ظهور کند بیشترست چه اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیهٔ طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و تا بی اختیار ایشان از غیب چه پدید آید و مبتدیان و اهل طلب را بنزدیک خداوند سبحانه و تعالی و نزدیک اهل الله تعظیم و نفاذ قولیست و برای اینست که یاد آورد در اذا رایت لی طالبا فکن له خادما ظهور داعیهٔ طلب دولتی بزرگ ست زیرا که تا حق سبحانه و تعالی بصفت ارادت بروح بنده تجلی نکند عکس ارادت الٰهی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه تعالی و طالب صحبت دوستان وی نگردد

جوینده از ان نه که جویان تو نیست		در جو یائی بدان ترا جویان ست

و تربیت و تقویت این صفت دران بود که تسلیم تصرفات ولایت شیخ کامل مکمل گردد تا بالعنایت خداوند عز وجل بمقصود زود بحصول پیوندد و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت طلب در روی بقا نیابد و منها طریقهٔ اهل باطن کم دیدن و کم زدن و نیستی و افتقارست و دید قصور اعمال و مشاهدهٔ نقصان احوال و وجود بشریت بهیچ چیز چنان منتفی نگردد که بدید قصور یکی از حکمتهای که بنا بران زلت بر انبیا گذرانیدند این بود حقیقت استغفار آنست که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهان ست بعد از انکه وجود بشریت را بنا ساعد دالم البقای آزاد خود در یابد و دران از درماندگی از سر تفرع در حضرت صمدیت جل ذکره

بنالد تا حقیقت استغفار بود نظم		خلق ترسد از تو من ترسم ز خود
کز تو نیکی دیده ام وز خویشتن بد		دولت در دمسلمانیم ده
نیستی نفس ظلمانیم ده		درگذرانیدن قصور بر اهل الله حکمت

نفی وجود بشریت ایشانست و اعتراض موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت شریعت بود یکی از حکمتها که دران نفی وجود موسی بود علیه الصلوة و السلام

مرشد علی الحقیقة جل ذکره هر یک از دوستان خود را نسبت بحال او تربیت می فرماید و چون اولیای امت را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بهره الیست هر آئینه از نسبت ولایت پیغامبران دیگر علیهم السّلام نیز بهره بود و اولیای امت را بهره از علم لدنی به نسبت مشرب خضر ست علیه الصلوٰة والسّلام و به نسبت استعداد از روحانیت او اگرچه اولیاء رحمة الله علیهم بواسطهٔ صورت جسمانیت وقتی باشد که عاقل باشند از ان استمداد اولیای امت را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیاء علیهم السّلام می باشند و استمداد باطن از روح آن نبی منافی تبعیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست زیراکه همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبسان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم و مستمد اند از باطن مقدس او صلی الله علیه وسلم ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او و اهل بیت و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الٰهی و تفهیم ربانی بیواسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب در دل ایشان در اندازد قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم بشهادت دو وجد و ذوق بود نه بدلالت عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد بی حجاب ضفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی بکلی صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از ادراک خویش بلکه حق سبحانه رسید و از آنحضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات تواند

نظم چون ملائک گوی لاعلم لنا
تا بگیرد دست تو علمتنا
گرد رین مکتب ندانی تو هجا
همچو احمد پری از نور حجا
دانشی باید که اصلش زان سرست
زانکه هر فرعی باصلش رهبرست
هر پری بر عرض دریا کی پرد
تا الدن علم لدنی می پرد

ومنها نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت دریلا وصورت تفرقه بیشتر ازان بود که در خلوت وصورت جمعیت بر مثال جوهر لیست که هرچند پوشیده تر بود جوهریت او صافی تر گردد و همین گفته اند سه از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش + اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان + حقیقت نیست که بحقیقت تحت اختیار نیست درین طریقه درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیست ست واگر نیت نبود چشم داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجه نده اگرچه در کسب اخلاص عمل را از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بی چشم داشت نتیجه نده معنی آن حدیث ست که وارد شده است عن بعض الصحابة رضی الله عنهم وذی الصبا مرفوعا لا اجر لمن لا حسبة له حسبت واحتساب چشم داشت ثواب ونتیجه باشد واجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود وهم در عقبی وازینجا فرموده است ابو سلیمان دارانی قدس الله روحه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزاء فی الآخرة ومنها معلوم نیست که در چه صفت دارند وختم بر کدام صفت خواهد بود وگاهی ایمنی وگاهی اضطراب کار لیست بی تدبیر وچیزی نیست ضروری هرکس از کسب صفتی بکمال رسیده اند اما عاقبت کار همه تحیر بود تن در می باید دادن وتسلیم تصرفات غیب بود از وجود خود را بکلی بحضرت واجب الوجود جل ذکره تفویض نمودن که ابتدا و وسط معلوم ست اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت ست و بر چه حالت ست همه همین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانایان که ره بین آمدند	گاه بی گاه از پی کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همه جان عجز وحیرت ساختند
در تگ این بحر بی پایان بسی	غرق گشتند وخبر نه از کسی
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه کمتر چیز ترک جان بود

واله و حیران شدم یکبارگی — می ندانم چاره جز بیچارگی
چند گویم جز خموشی راه نیست — زانکه کس را زهرهٔ یک آه نیست

اولیای خدای عزوجل خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن همت
را از التفات بوجودی که طالب حظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشانده اند
بنابرین حزن و خوف را که سبب ظهور این دو صفت طلب حظ روحانی یا جسمانی است
زیرا که حزن بجهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال و خوف بجهت فوات آن در استقبال
از ایشان پرداخته و این تشریف مر ایشان را ارزانی داشت که الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الآیه و بتحقیق درین زمان اسم ولایت
بر ایشان مطلق شده است زیرا که در حقیقت ولایت که الفناء فی الله والبقاء به است
بعد از فنا مطلق بود از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی و با اینهمه در مقام ولایت
اولیا خداوند را خشیت و هیبت و عظمت و جلال الوهیت بجای خوف و حزن که تشبیه
است و بسبب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده
و ازین معنی سید اولیا و سند انبیا صلی الله علیه وسلم فرموده است انا اعلمکم بالله
و اخشاکم بالله و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه فرموده اند الانبیاء
والرسل صلوات الله وسلامه علیهم لهم خوف المکر بعین البشری ولیس المکر عندهم
ما الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة خوف التحول فمن اغیر
مامون فاذا او من و بشر امن فاما المکر الذی لا یتجوز امنه فاعظمهما شانا
و منها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال
ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت
دعوت خلق بود و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا در وی و در سیر الی الله
در سیر فی الله که مقام جذبه است و چون سالک تصرفات جذبات الوهیت از وجود

مشاہدہ کردہ بود وکیفیات آثار جذبات را در خود دیدہ ومظہر صفت جذبۂ آلہی شدہ
لاجرم بصفت جذبہ در باطن دیگری تصرف تواند کرد وآن تصرف وے تصرف
حق سبحانہ باشد گفتہ اند حقیقت ولایت کہ در باطن نبوۃ است تصرف ست
در خلق بحق وولی بحقیقت مظہر تصرف نبی ست وعلامت صحت حال ولی متابعت اوست
نبی خود را ومتصرف بحقیقت جز یکی نیست وگفتہ اند واصلان وکاملان دو قسم اند جماعتے
از مقربان حضرت جلال آنانند کہ بعد از وصول بدرجۂ کمال حوالۂ تکمیل دیگران بایشان
نرفتہ است غرقۂ بحر جمع گشتند ودر شکم ماہی فنا مستہلک شدند قباب غیرت وقطان
دریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگہی نبود بدیگری کجا پردازند در ایشان
گنجائی آن کی بود کہ دیگران بدان جناب آشنا توانند کرد این طائفہ را از اذواق
طور نبوۃ بہرہ نبود وقسم دوم از واصلان وکاملان آنانند کہ چون ایشان را
از ایشان بربایند باز تصرفات جمال ازلی ایشان را از ایشان دہد وخلعت نیابت
پوشاند وحکم ایشان را در مملکت نافذ گرداند وفضل وعنایت ازلی ایشان را بعد از
استغراق در عین جمع ولجۂ توحید از شکم ماہی فنا بساحل تفرقہ ومیدان بقا خلاصی
ومناصی ارزانی دارد تا خلق را بنجات درجات دعوت کنند این طائفہ اند
کاملان مکمل کہ بواسطۂ کمال متابعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرتبۂ وصول
یافتہ اند وبعد از آن در رجوع براثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت ماذون ومامور
شدند قل ہذہ سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی الآیۃ ہر کجا
فرو ماندۂ در ظلمت بیابان تحیر بطلب برحالت حوالہ او را در اقتباس جذوات
ومواجید بانفاس طیبۂ ایشان فرمودہ اند مقام ایشان آن بود کہ گویند ؎

عیسے منم ومعجزہ من این نفس ست		ہر دل کہ شنید این نفسم زندہ شود

ومن احسن قولا ممن دعا الی اللہ وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین وجعلنا

منهم ایمة یهتدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون دو صفت اینطایفه

گفته اند

ای بسا کوه احد کز راه فن برکنده اند ‖ ای بسا وصف احد کاندر نظر بیموده اند

این همه دعویت یعنی وی نه دعوی بیشتر ‖ وی دو صد چندانکه دعوی کرده بنموده اند

ایشانند اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب ودرجات ایشان ومنها وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم ووجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات وجود فنا را تغیر نتواند کرد ومراد از وجود بشریت وجود طبعی اصلیست نه وجود طبعی عارضی عود وجود عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد وآن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قوله

موسی اندر درخت آتش دید ‖ سبز ترمی شد آن درخت از نار

شهوت وحرص مرد صاحبدل ‖ همچنان دان وهمچنان انگار

حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب کما یغضب البشر وارضی کما یرضی البشر وناطق ست بصحت این معنی واهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله بمرتبه بقا بالله میرسند انچه می بینند در خود می بینند وانچه می شناسند در خود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود ست وفی انفسکم افلا تبصرون من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم ودوام این دو صفت ست ومراد از عدم آن صفتی ست که گفته اند از ذوق این عدم آمد جهان جان بوجود + زهی عدم که چو آمد وجود از او افزود + ونیز گفته اند که این نه آن نیستی ست که او محرومی نام ست بلکه آن نیستی ست که همه هستیها در اعلام ست واول کسی که عبارت از حال فنا وبقا بدین دو لفظ کرد وطریقت خود را در بین دو عبارت مندرج گردانید لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن الخراز بود قدس الله تعالی سره که از کبار ایمه واجل مشایخ اهل تصوف ست از مشایخ مصر بوده است در کتاب

طبقات مذکور ست صحبت او باذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از مشایخ کبار قدس اللہ تعالی ار واحہم بود و وفات وی در سنہ سبعۃ وسبعین وماتین
پیش از وفات سید الطائفہ جنید قدس اللہ تعالی روحہ بہ بیست و دو سال و در تجرید
و انقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی
گفتہ اند فنا عبارت ست از نہایت سیر الی اللہ و بقا عبارتست از بدایت
سیر فی اللہ و سیر الی اللہ وقتی منتہی شود کہ سالک از وطن مالوف حظوظ البشریت
بکلی بیرون آید و در راہ طلب توجہ راست بحق بیارد و بادیہ ہستی را بقدم صدق

بیکبارگی قطع کند تا بکعبۂ وصال رسد	لظم الیک یا منتہی حجی و عمری
ان حج قوم الی تراب و احجار	و سیر فی اللہ انگاہ محقق شود

کہ بندہ را بعد از فنای مطلق کہ فنای صفات و فنای ذاتست وجود حقانی
ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الہی و تخلق
باخلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبہ بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و
بی یعقل کہ ذات و صفات فانیہ درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر جفا
در محشر ظہور برانگیختہ شدہ باشد و تصرفات جذبات حق سبحانہ و تعالی بر باطن
بندہ مستولی شدہ باطن او را از جمیع وساوس و ہواجس فانی گردانیدہ و بصفات
ذاتی خود در باطن بندہ متصرف گشتہ و او را از انکہ بخودی خود تصرف کند عزل کردہ
و درینمقام ہر آئینہ بندہ محفوظ بود در رعایت وظائف شریعت و اقامت
امر و نہی دلیل بکلی صحت حال فنا این بود اگر محفوظ نبود در رعایت انچہ
مر حق را عز و جل بر وبیست دلیل عدم صحت حال فنا این بود ابو سعید خراز قدس اللہ
روحہ درینمعنی فرمودہ است کل باطن یخالفہ الظاہر فہو باطل وساوس و ہواجس نسبت
با کسی ست کہ ہنوز از مقام فنا نگذشتہ شرک ظاہر باشد خفی بود و بہ نسبت کہ بلسست کہ

به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در نهایت حال فنا بود سکرش از احساس
غائب گرداند و چون در مقام مشاهده ذات و صفات تمکین یافته بود از سکر حال فنا بصحو آمد
و غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم حال نبود و شاید که بعضی را اتفاق افتد و بعضی
را نی بلکه باطن وی غرقه لجه فنا بود و ظاهر وی حاضر آنچه میرود از احوال و افعال باشد
اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشند
و در حین مراد نامراد گشته مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی
و روحانی صافی کرده و رسیدن بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام
فنا موهبت محض است و اختصاص الهیست و سنت الهی رفته است که از عطای
محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود هر آئینه رجوع نفرماید
و ازینجا گفته اند الفانی لایرد الی اوصافه ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه
فرموده است ما رجع من رجع الا من الطریق وما وصل الی الله احد فلا یرجع عنه این
معنی سخن حضرت خواجه اقدس الله تعالی روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بشریت
عود نکند و مقام فنای مطلق اگر موهبتی است اما ظهور این مقام بتدریج بحصول شرایطست
و شرط رسید بفنای مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب
از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و مراد از فنا جهت بشریت و خلقیت و فنای این جهت
است در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنکه هرچه
اندر سلطان آتش افتد بقهر وی صفت وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر
صفت آهن است عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگردد ع تو او نشوی
ولیکن ار جهد کنی جائی برسی کز تو توئی برخیزد + راه علم و عقل تا بساحل دریای
فنا بیش نیست بعد از آن حیرت و بی نشانی است و عجائب این ظهور را نهایت
نیست و احوال او جز بسلوک در رسیدن معلوم نگردد ع عاشقی جز رسیده را نبود

وازینجا مبدأ شهود عالم وحدت و وحدانیت بوده فالحق سبحانه یتجلی الکل من حیث
کون شئ موجود ایه منعل و دما بنفسه لا من حیث ان له وجود اخالصا
استقل به فانه محال وبعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله وبقا بالله حکم تعین و تقید
مطلقا از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا بالله در اتصاف بصفات ربانی او را تعینات
حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات ست قدس الله تعالی
ارواحهم میگوید الفناء والبقاء یدور علی خلاص الوحدانیة وصحة العبودیة
وما سوی ذلك فمغالیط و زندقة و فنای فنا که در میان اهل الله متعارف
است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد
تا در رویت جلال و کشف عظمت الوهیت و غلبات آن حال دنیا و عقبی
فراموش گردد و احوال و مقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد
و اندر عین فنا زبانش بحق ناطق شود و تن خاضع و خاشع گردد و در عین فنا
اینهمه حیرت و بی نشان بوده بیت کس می ندهد ز تو نشانی • اینست نشان
بی نشانی • فیخفیه فی کسنة الآیه از حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه
سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده
گفته باشند اما بازگشت اینهمه دو وجه ست یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی و دیگر فنا
از وجود نورانی روحانیست و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق ست
که ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة و بعضی از کبرا قدس الله تعالی
ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوتان وقد وصلت
و گاه گاه حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در بیان این طریق و سیر
الی الله همه حجب را به یکی باز می آوردند و می فرمودند حجاب تو وجود تو نیست
دع نفسک و تعال خود را بر در بمان وانگه در رو • از تو تا دوست ره بسی نیست تو ئی

در راه تو خاشاک و خسے نیست تو ئی + و از ینجاست که بعضی کبرا قدس الله تعالی ارواحهم فرمودند لا حجاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام که در صحیح وارد است اماطة الاذی عن الطریق اماطة اذی اشارت بنفی وجود بشریت ست و وصول محب بمحبوب که نهایت جمع احوال شریف ست بعد از فنا و بقای مذکور صورت بندد و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم تاختن آرد ظلمات حدثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود اما بعد از بقاے وجود محب بمحبوب وصول تواند بود و وجود محب که ابقا یافته است بمحبوب از سطوات تجلی مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد نظم

در تو کجا رسد کسی تا نزود بپای تو	مرغ تو چون شود ولی تا نپرد به بال تو

فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود س

یحرق بالنار من یمس به	و من هو النار کیف یحترق

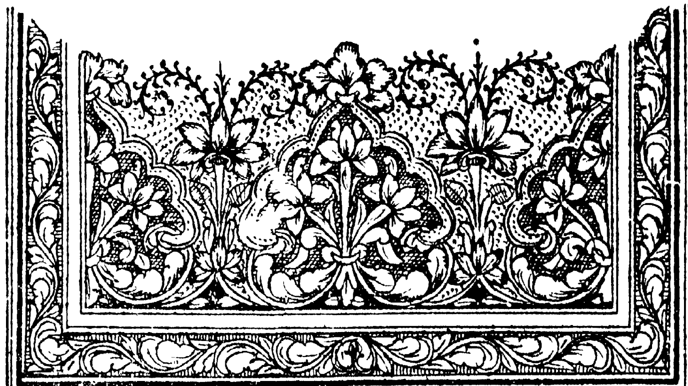
و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ممکنات سر واصل را از مشاهدهٔ محبوب و اشتغال با و مشغول نتواند کرد چه رجوع واصل در احوال بمحبوب خود بود نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق گردد نه خلق حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه مخالطت خلق او را حجاب حق سبحانه و تعالی گردد تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود بحجاب دیگری گردد در مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود در فنا باقی بود و در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبهٔ وصول را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از ان مراتب به نسبت بانچه مانده است و بعمر ابدی در آخرت نهایت آن مراتب

نتوان رسید و اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم

اندر ره حق جمله ادب باید بود | تا جان باقیست در طلب باید بود
یکدم اگر هزار دریا بکشی | کم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر فی الله مقام بقا بعد از آن ست و سیر عن الله بالله مقام تنزل ست بمبالغهٔ عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران مرسل ست صلوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی درین مقام تنزل در هر امرے ایشان را رجوع بحق و استغفار دوام لازم بود و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام بهره بود چنانکه فرموده اند قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین والله یهدی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتك یا ارحم الراحمین

رسالهٔ قدسیه سخن کلام خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرمودهٔ خواجه علاء الدین عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند قدس الله سرهم



رسالهٔ نور وحدت تصنیف حضرت خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد

خلف حضرت خواجه | بسم الله الرحمن الرحیم | باقی بالله قدس سره

این رسالهٔ نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المتقین
عارف بالله خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد قدس الله روحه وافاض علی الطالبین
فتوحه شب جمعه مبارک روز عرس خواجه بهاء الحق والملة والدین المعروف بنقشبند قدس الله
تعالی سره العزیز سوم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع در انشاء [illegible] این
اسرار واقع شد الحمد لله [illegible] آفتاب روشن ترست و جمال وحدت از مرآت
کثرت بهمه حال [illegible] از حقیقت تو بسوی تست اگر بچشم همت مطالعه
او فرمائی چنان دانم که از [illegible] بحقیقت برسی و وجد موهوم از میانه برخیزد ای سید
یکی از بعد خبر دهد و آنرا وجهی بود و دیگری از قرب نشان سند گرداند آنرا نیز سببی باشد
حقیقت تو که بزبان این رساله با تو حرف میزند بر وحدت اطلاع دهد که آنجا نه بعد است
و نه قرب و چون وحدت طلوع فرماید بعد و قرب عین وحدت باشد ای سید

هر فرقه با فرقهٔ دیگر در نزاع و جدال ست مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند
اگرچه هیچکدام با ایشان یکی نیست ای سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده
و مشارب متنوعه متناقضه مشربی مذهب لطیف روحانی و مذهب عام شامل حال
وجدانی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذهبی خاص و مشربی مخصوص نیز باشد چنانچه
در گفتگو درآید و گفته شود که متکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان ای سید
وحدت باطن کثرت ست و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی ست ای سید
موجود یکی ست که بصورت کثرت موهوم می نماید ای سید ترا از وحدت بکثرت
آورده اند و از یگانگی بدوئی وانمودند بجهت حکمتی که او سبحانه داند و بندگان خاص
او نیز باعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری
و از آن حال اثری در تو پیدا نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت
بکثرت آورده بعد از آن چندی از بندگان را بی واسطه بخود آشنا کرده از کثرت
بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه
ایشان در کثرت وحدت میدیدند و ایشان را فرمود که بدیگ[illegible] بقیه
نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که [illegible] برده
و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست [illegible] یگانگی
رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت [illegible] ست
ای سید شریعت عبارتست از فعلی چند و ترکی چند [illegible] فقهی بیان
کرده اند و طریقت عبارتست از تهذیب اخلاق ست یعنی [illegible] ف ذمیمه
باوصاف حمیده که آنرا سفر در وطن نیز گویند و تعبیر [illegible] ان در کتب
مشایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی بتفصیل مذکور [illegible] آداب و اشغال
که مشایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت ست ای [illegible] عی که مبنای آن

اثنینیت ست بخاصیة موصل بوحدت ست وسر آنرا خدا داند و خاصان او
پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت اشارت ست بآنکه کثرت
عین وحدت ست بفهم ای سید نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن که موصل
بوحدت اند بخاصیت و ایصال آنها بوحدت وقتی ست که خالصًا لله بود می شوند
چنانچه شرط کرده اند و معنی صدد رینباب همه کس را بفهم درنگنجد و هرکس را تا کدام معنی بخاطر
رسد اما آنچه طالب وحدت را ضرور لیست آنست که تصور کند که نیت کردم که
نماز گذارم یا روزه گیرم مثلا برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که او در گم کرده ام
و میخواهم که بوسیلۀ این عبارت وحدت که عین الله ست ظهور نماید ای سید
عابد او ست و معبود او ست عابد ست در مرتبه تقید و معبود ست در مرتبه
اطلاق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه ست و موجود نیست مگر یک
حقیقت که هستی صرف ست بفهم ای سید چون نیک نگری اخلاق ذمیمه که رفع آنها
در طریقت واجب ست همه مبنی و مشعر ست از بیگانگی و دوئی و اخلاق حمیده
که تحصیل آنها لازم همه مجرد و معلم ست از اشیای یگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست
از شریعت و طریقت اگرچه سر ایصال در اول او را معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی
نمایند بشرط مناسبت غالبًا بفهم چنانچه اشارتی کردیم بآن ای سید اینهمه اشغال
اذکار و مراقبات و توجهات و طرق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع
اثنینیت موهومه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق ست و کثرت که خلق ست
جز وهم و خیال نیست و بحقیقت وحدت ست که بصورت کثرت می نماید و یکی ست
که بسیار در نظر می درآید چنانچه احول یکی را دو می بیند و چنانچه نقطه جواله بصورت
دائره دیده می شود و چنانچه قطرۀ باران نازله بشکل خط در نظر در آید پس وحدت
عین کثرت ست و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت ست همان در وحدت ست

بذات و صفات خود در افعال و آثار ای سید عالی رفیع المرتبه فرمود که درویشی
تصحیح خیال ست یعنی غیر حق در دل نماند لحق خوب می فرمود ای سید چون حجاب
جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخیال باید کرد و شب و روز در خیال وحدت باید بود ای
سید اگر سیادت میخواهی واحد شو و واحد باش و واحد شدن آنست که تو هم از دوئی برآئی و واحد
بودن آنست که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم واندوه همه از دوئی ست
چون دوئی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد چنانکه تا ابد بهیچ غم مبتلا نگردد و در دو جهان
آسودگی حاصل شود چه آسودگی در عدم ست ای سید چون بحقیقت توحید رسی و وحدت
صفت تو گردد دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت است
که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکیست ای سید
دانشی پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیچ آب و آتش زائل نگردد و از ازل تا ابد حق
موجود ست و بس هرگز دیگری موجود نشده و توهم باطل اعتباری ندارد زید را بیماری
پیدا شد که خود را عمرو دانست و از مردم اوصاف زید شنیده در طلب او شد چون بعلاج های
خوب بیماری او رفع شد عمرو هیچ جا نبود زید بود و بس سیمرغ قصد سیمرغ نمودند چون بمنزلگاه
رسیدند خود را سیمرغ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت های خود میدانست این حقیقتهای
چیزهاست بعد ازان بآن صفتها خود را وانمود آن عالم اینست اینجا غیر کجاست و غیر کجا
موجود شد ای سید چون حقیقت کار اینچنین دانستی و معلوم تو شد که قرب و بعد
و مساوات همه از توهم ست کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدائی داشته تا پیوستگی
پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که عین وحدت ست هیچ چیز نیابی
بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جنسی و هیچ جهتی چه خارجی و چه ذهنی و چه وهمی بهم نرسد
که غیر او بود همه اوست و اوست همه ای سید هر چه در ادراک می درآید اوست
و هر چه در ادراک نمی درآید هم اوست انچه او را وجود گویند ظهور اوست و انچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق
اوست مقید اوست کلی اوست جزوی اوست منزه اوست مشبه اوست ای سید
با آنکه همه اوست از همه پاک ست این اطلاق او نسبتی دیگرست غیر آن اطلاق
که او همه است یا عین درین اطلاق هیچ کشف و عقلی و فهمی نرسد و یحذرکم الله نفسه
اینجاست ای سید شهود در مراتب ظهور ست و گاهی از مراتب بیرون بود
و این شهود کالبرق الخاطف باشد و دوام او مستحیل ست و حصول او و عدم او
مقتضای جامعیت انسانی ست که مظهر اتم ست ای سید عارف را بالاتر ازین مقام نیست درین مقام
فنا کلی و انعدام صرف ست و این اقسام کلیه تمام ست ای سید این معارف درین مقام
بتقریب نوشته شد آنچه سالک را ضروری ست همان فکر وحدت ست که بالا نوشته شد
باید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت موهومه که بعنوان غیریت در نظر می آید
از نظر ساقط شده مرآت وحدت شود و سالک جزئی نه بیند و جزئی ها اند جزئی نخواند
ای سید طریق دیگر اینست که لا آله یعنی همه چیزها که مشهود اند نیستند باین معنی
که گم اند در وحدت ذات و مستهلک اند درین الا الله یعنی وحدت ذات بصورت
این چیزها ظاهر ست و در نظر ما مشهود پس اشیا همی باطن اند و او ظاهر ست در اشیا
پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست
پس اشیا اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود که آن نیز عین حق
است ای سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجوه مختلفه میتوان فهمید مراقبه
عبارت از ملاحظه معنی وحدت ست بهر وجه که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها واسطه
تعقل معانی گردد آنرا ذکر گویند الفاظ هرچه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر
بی تخیل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجوه آن بسیارست چنانچه از کتب بزرگان
معلوم تواند کرد مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله خانه ... کعبه قلب

و بتوسط تصور مضغه متوجه گشته از این حیثیت که آن حقیقت قلبیه مظهر حق ست تخیل لفظ الله
کنند و بروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی و توانی این توجه را درست کرد
کار باسانی صورت میگیرد ای سید بدن تو صورت و مظهر روح تست و غیر او نیست
و روح تو مظهر و صورت حق ست و غیر او نیست و این هر دو صورت جسمی و روحی موهوم اند چون لفظ الله
بخیال گوئی و بآن حقیقت که بصورت این دو موهوم ظاهر ست متوجه گردی و دانی که من همانم امید ست
که شهود شهادت وحدت در کثرت میسر شود و هرچه در نظر تو در آید باید که بدانی که صورتی دارد و روحی دارد
و حقیقتی دارد چه صورت او ملک ناسوت اوست و روح او ملکوت اوست و حقیقت
او جبروت و لاهوت اوست که عبارت از ذات و صفات حق ست یعنی وجه خاص
بآن شئ که عین حقیقت مطلقه ست ای سید جبروت صفات ست و لاهوت
ذات ست و صفات غیر ذات نیست آری در کشف و شهود اعتباری مغایرتے
روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتیه و ذاتیه است و تا اینجا ذات و صفات
را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیة ای سید عالم علم حق ست که تجلی ذات که الف
اشارت باوست ظهور نموده و علم عین ذات ست ای سید حقیقت مطلقه ظهورات
بے نهایت دارد اما کلیات او پنج ست ظهور اول ظهور علم اجمالیست ظهور دوم
ظهور علم تفصیلے ظهور سوم ظهور صور روحانیه است ظهور چهارم ظهور صور مثالیه
ظهور پنجم ظهور صور جسمانیه است و اگر ظهور انسانی را جدا گیری ظهورات کلیه شش بود این ظهورات
را تنزلات خمسه یا ستة گویند و حضرات نیز گویند ای سید انسان جامع همه ظهورات
ست و بیان این جامعیت بوجوه کثیره می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت
انسانی در همه مراتب بصورتے که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد همه حقایق صور
آن حقیقت ست و این حقیقت بمرتبه مقدم ست بر همه حقایق
اگرچه بظهور پایان از همه افتاده ست ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید ست

الحمد بعد واقع شده و معنی او آنست که جنس حامدیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامد او ست
و محمود او ست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامدی و محمودی نیست
ای سید اول سورهٔ بقره الٓمٓ واقع شده الف اشارت ست باحدیت که الف اول اوست
و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست
یعنی احدیت صورت علم گرفت و علم صورت عالم ای سید آنچه ترا ضروریست تعقل معانی
وحدت ست و پیوسته دران مراقب بودن و تفصیل این معارف و رسیدن را اول امر
هیچ درکار نیست چون بعنایت الٓهی معنی وحدت در دل نشیند و خیال دوئی مرتفع گردد
ترا صفائی روخواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت
از نظر نرفته و توهم دوئی باقی ست علوم صحیحه مشکل ست که روی نماید ای سید چند روزی
ریاضتی بر خود باید گرفت و انفاس بصرف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل
از میان بدر رود و خیال حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در تو قرار
نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو نگرفته بهیچ چیز متوجه نباید شد چون اینحال قرار
گرفت و تفرقه دوئی برطرف شد هیچ چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چه موهوم و باطل موجود
حق را مزاحم نشود ای سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه
نزدیک تر ازان باید دانست و یا چون نسبت طلا بزیورها که از و راست کنند
یا چون نسبت گل بظروف که از گل ساخته شود و اینها همه تکلیفست ای سید
رابطه میان عالم و حق همه کلمه من ست چه عالم از و ناشی ست و باری و هم کلمه الی ست
چه عالم بسوی او راجع ست و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد ست و هم در
هیچ آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت رد دو از حقیقت بر آید چون موج از دریا
و هم کلمه فی ست چه عالم در حق ست و حق در عالم که بوجهی آن مظهر ست و بوجهی این مظهر و هم کلمه ا[illegible] است
[illegible]ست ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق ست و هم کلمه هو چه عالم عین حق ست

دحق عین عالم و ہم کلمۂ لیس چہ بوجہی عالم عالم است وحق حق نہ عالم حق ست ونہ حق عالم
ای سید بوجہی از ہمہ روابط منزہ است ومیان عالم وحق رابطہ نیست این اعتبار را
لاتعین گویند ای سید ہر کہ حق را باین وجہ بشناسد حق را بوجہی ممکن شناختہ باشد
ای سید اول سالک را باسم ظاہر متوجہ باید شد وبہ یقین باید دانست کہ اوست پیدا
ہمہ صورت ومعانی و ہیچ صورتی و ہیچ معنی نیست کہ جز او بود این معنی را مکرر نوشتہ ام
بجہت تاکید باز می نویسیم مقصود اینست کہ فکر وحدت لازم خود باید داشت وخود را در آن
فکر گم می باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بہرہ مند می خواہد یافت
ای سید اگر سالہا بعبادت وطاعت واذکار اشتغال نمائی واز وحدت غافل باشی
از وصل محرومی اگرچہ احوال وکیفیات غریبہ روی نماید وانوار وواقعات جلوہ گر گردد
ای سید عالی کہ آنرا وصل تو ہم کنی وثمرہ آن حال علم وحدت نباشد بتحقیق آن
وصل نیست انچہ ظاہر شدہ مرتبہ ایست از مراتب ظہور نہ مقصود حقیقی کہ مطلق
ست دظاہر در ہمہ وعین ہمہ تا چیزی ظاہر شود بوجہی از وجوہ باشی از اشیا
مغایرت دارد وآن منزل ومقصود نیست ای سید ہر گاہ حقیقت آنچنین باشد
از دل ترا مراقبہ مطلق ضرور نیست تا مسافت نماید ای سید تفرقہ وجدائی تا زمانی
کہ ہمہ را یکی نمیدانی ونمی بینی چون ہمہ را یکی دانستی ودیدی از تفرقہ ودوئی خلاص شد
وصل عریان میسر شد ای سید چون ہمہ را یکی ودیدی ہمہ نماند بلکہ یکی ماند وبس
ای سید میان تو ومقصود راہی نیست وراہی کہ ہست ہمین ہست کہ تو او را
جدا از خود وغیر از خود میدانی چون دانستی کہ تو نیستی اوست وبس راہ نماند جمعیت دل
وار زودلی ومعرفت نفس ومعرفت حق وفنای مطلق ووصل وکمال قرب اینجا
حاصل شد وکار تمام گشت ای سید چون باین مقام رسیدی کہ خود را ندیدی واو را
دیدی آسودی دنیا وآخرت در حق تو یکی شد وفنا وبقا وخیر وشر ووجود وعدم

وکفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت عقب ماند بساط زمان و مکان
در نوردیده شد ای سید چون تو نمانی هیچ چیز نماند که همه چیزها بتو و باندیشهٔ تو وابسته است
ای سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را
از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز وجود حق نیست و همه چیزها در تو موجود
اند چون خود را بحق بردی و در ان دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه
شدی همه چیزها با تو در ان دریا گم شد ای سید اگر نیک در نگری بدانی که انانیت که از تو
سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یک اناکو ست که انانیت
او از همه جا ظهور جلوه گر ست ای سید علامت وصول بحقیقت مطلقه آنست
که انانیت که از سر تو میزند از همه چیزها انا توانی گفت اینجا معلوم شود که حجاب بجز تعین و
انانیت نیست ای سید یک ذات ست که تمام عالم صفت اوست و قائم بود و آن
ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید همان یک ذات ست که ذاتها شده و همان
ذات ست که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمهای جهان شده و همان ذات
[ست] که از قدرت خود و قدرتهاست و همان ذات ست که ارادت خود و ارادتهاست
[همان] ذات ست که سمع خود و سمعهاست و بصر خود و ابصارهاست و حیات خود و حیاتهاست
[و فعل] خود و فعلهاست و کلام خود و کلامهاست و علی هذا القیاس همان ذات ست که هستی خود و
[ه]ستی هاست ای سید هرچه بعالم ظهور آمده در ذات پوشیده بود ازان [illegible] تا او
[ع]لم خود او را در عین خود تماشا جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات
[هر]چه پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیر شی در شی نبود پس آن ذات
[با] خود معاملت کرده و عاشقی ورزیده و بندگی و خدائی در میان آورده کارخانه
[از]ل و ابدی برپا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل
[ب]ودی تا آزاد شوی و دیگر ردی تفرقه و غم و بلا نه بینی ای سید روح تو اوست

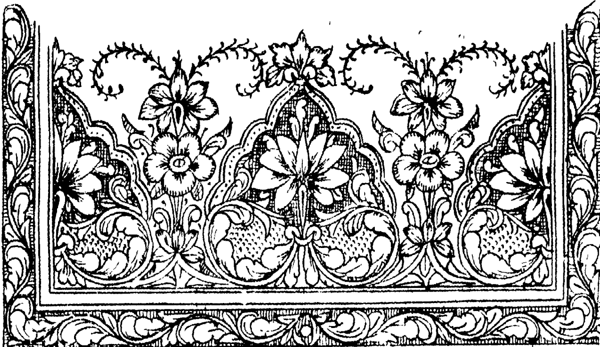
کما و زنده دو دل تو اوست که با و دانائی و بصر تو اوست که با و می نگری و سمع تو اوست
که با و می شنوی و دست تو اوست که با و می گیری و پای تو اوست که با و میروے
ای سید هر جزو و عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که با و کار آن
جزو و عضو از تو بر می آید و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که تو با و تو ئی ای سید
او ئی و تو ئی و منی هر سه صفت اوست دیگری در میان نیست ای سید توحید صفت
واحدست نه من و تو تا من و تو باقیست اشتراک ست نه توحید ای سید چون تو
رفتی فناست و چون او در میان آمد بقاست ای سید سلوک سعی تست و رفع
غینیت و جذبه رفتن تست بوحدت ای سید سلوک و جذبه و فنا و بقا هم فلانست
متحقق ست ای سید با همه آشنا نیاز مندی کن که عین مطلوب تواند و با دشمن
دوستی ورزی که او نیز مقصود تست ای سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عین
محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بد و نیک را در دریاے
وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک
ست و اگر اندک گویم بسیارست بدایت اینمعرفت در نهایت مندرج و نهایت این
در بدایت مندمج نه او را بدایت ست و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه من
می گویم نه من مینویسم حقیقت خود به خود در گفتگوست ای سید چون در خواب شوی
نیت کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی بدانکه
بعالم ظهور آمدم و از بطون بظهور تنزل نمودم و باید که سحر برخیزی و استغفار کنی و بگوئی
که ای حقیقت من مرا بخود دکش و مرا از من بپوش و از دوئی برآر و نماز تهجد کنی و سوره یٰسین
اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواهای دینی و دنیای تست بعد از ان بفکر
وحده مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا برآمدن آفتاب خواه نخواه
مستقبل قبله مراقبه وحده باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گذار

وسورهٔ یٰس یکبار بخوان واگر در چهار رکعت توانی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سورهٔ یٰس
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد اما در وقت نماز فجر و قرآن مجید فکر وحدت دست دهد
و با آنکه خود عبادت خود می کند و خود کلام خود میخواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت بین
مرا بخود بکش و مرا بپوش از من واز دوئی برآر ای سید سالک راهم آداب طریقت ضرور است
تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است اما آنچه
طالب را توان نوشت این ست که خواب کمتر کند چون ضرور شود و غالب شود آن اندیشه
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبانروز یکبار واگر صائم بود بهتر است
و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب دوئی و بیگانگی و وهم باطل ست هرچه در
شرع منع ست و هرچه در طریقت بدست همه اینچنین ست این قاعده را نیکو یاد دار
که ضرور است ای سید باید که سخن کمتر کنی و در خلوت تنها و صحرا باشی تنها مراقبه و یاد حفظ وحدت
میکرده باشی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آرد و تفرقه باز دهد و از کسب
وحدت و یگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزن و هرچه گوئی مختصر گوئی و اندیشه
وحدت را یک لمحه از خود جدا مکن چون در مجالس نشینی بیشتر مقید باشی و بسیار غفلتی واقع
شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای سید در خفای این
اندیشه خود را به تنهائی حتی الامکان سعی باید کرد و این کلمات را با همه کس نباید نمود مگر با مخصوصان
نمود ای سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست آشنائی بوحدت باید کرد و همه
بنظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار
و انکار بالکلیه از میان برطرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب
ظهور نکند ذلت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد همه را معذور باید داشت چه درخانه و بیرون خانه
و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود اگر کسی با تو بدی کند زنهار
ازان دل بد نکنی و نرنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی

بن اصل کلیست در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن دخل تمام دارد
در جمعیت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه اگر ندارد
معامله او آسان ست اورا باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرا نشیند و بحقیقت خود
متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و وهم دوئی برخیزد آن زمان بهر روش که باشد گنجایش دارد
واگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه ست باید که بقدر ضرورت بآن بپردازد اما باید که
احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظهٔ وحدت که حقیقت ست
بالکلیه غفلت واقع نشود می باید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبهٔ وحدت باشد
و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی
غلبه کند و از همه وا رهاند ای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی ظهور نمود
همه حقوق از تو ادا خواهد شد و ترا با هیچکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود خدا وکیل تو خواهد شد
و بجای تو او خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریق
سلوک مضر ست اما کسی که گرفتار ست و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام
نماید که چیزی واقع نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیری رود
باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظهٔ وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید در لباس
تکلف نباید کرد و از لباس فقر با خود چیزی باید داشت ای سید همیشه حاضر دل
باید بود و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظهٔ وحدت هرگز از دست نباید داد
ای سید بدانکه هیچ مرگی بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر
از عذاب دوری از حقیقت خود نه از مرگ و از عذاب ترسان بوده متوجه
وحدت باید بود و بیقین باید دانست که همه یکی ست و غیر یکی موجود نیست هر قدر که
این اندیشه غالب ست سعادت در او ست چون از وهم دوئی برآید قیامت بر او واقع شود
و در جنب شهود شود تا ابد الآبدین آسود ای سید اینچنین دولتی هرگاه در دنیا میسر ست

چون ست که دران سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید قیامتی بر همه کس بر همه چیز آمدنیست و آن رجوع همه است بوحدت اما بعد از انکه ظهور کل واقع شود اگرچه همه از اصل خود برآمده باشد لذتے که می باید همه را روی ندهد مگر بروی که اینجا قیامت برآنها گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که موعود ست ترا اینجا روے نماید تا آسودگی تمام حاصل شود و لذتے که می باید دست دهد ای سید مقصود همین ست که وهم دوئی برخیزد و تو نمانی او ماند و بس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند در کتب الٰهیه و حدیث و کلمات اولیا دلایل این بسیار ست و عظمای هر فرقه بوحدت قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجودے نیست عالم صورت اوست و ظهور اوست و بس بخاطر ست که شواهد این مطالب در کتاب علٰحده نوشته شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود ان شاء الله سبحانه ای سید امروز که آخر الزمان ست و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب ناقصیت طلوع نماید از انجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهر می شود و اسرار توحید از زبان خاص و عام باختیار و بے اختیار فهمیده و نافهمیده سر میزنند طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بپوشد و حقیقت وحدت کماینبغی بروی جلوه گر شود و بگفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود ای سید الله مطلق و محمد برحق ست والسلام

الحمد لله که رساله مجمع المنفعت موسوم بنور وحدت تصنیف حقائق آگاه معارف پناه حضرت خواجه باقی بالله قدس سره بلباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان جلوه ظهور بخشید و سرمه رفع انتظار کشید



رساله پرتو عشق تصنیف حضرت خواجه خرد قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی وصاحب دوجهانی من با من نسبت یگانگی دارد
ودر من جز خود را نمی بیند ومرا غیر خود نمیداند الحال که این دید ودانش به کمال
رسانیده است میخواهد که در پردهٔ من سخن کند وگذارش احوال عاشقی ومعشوقی
می نماید در بیان اسراری که هم پوشیده است وهم آشکارا رسالهٔ ترتیب دهد ونیز اسرار
پوشیده اسرار معشوقیست واسرار آشکارا اسرار عاشقی وپیش از انکه تمام شود این
رساله را پرتو عشق نام میکند نخستین حرفی که عاشق ومعشوق وبنده بصاحب خود
می گوید اینست که ای عاشق حقیقی ومجازی وای صاحب دین ودنیوی کاریکه مرا با تو
افتاده است نه آن ست که به نوشتن راست آید یا بگفتن سرانجام پذیرد دیگر تو
هم نویسی وهم توگوئی ای سید نه من منم ونه تو توئی که من توام وتو منی از ازل چون
خواستی که بمعشوقی وصاحبی جلوه گر شوی در پردهٔ من بعاشقی وبندگی ظاهر
گشتی تا معشوقی وصاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو بودی تو کجا معشوق بودی
حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو هیهات هیهات این چه خرفست من هیچ نیم
هرچه هست هم عاشق توئی و هم معشوق مصرع سرتاپایم فدای سرتاپایت ای
سید یادم ازان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت
را ملاظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و ستتر گشت ناگاه خط فاصل
در دائرهٔ اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری
افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل
و وصول عاشق بمعشوق رسید نسبت حب غالب گرد و نسبت اتحاد مستتر گشت
حالی پیش آمد که در شرح نگنجد چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق بمعشوق سرایت
کرد و معشوق را در صورت عاشقی وانمود رفته رفته کار باینجا کشید که اتحاد سابق
ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان برطرف شدن گرفت درد هست نیست
که دوام اینحال میسر نیست چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میگذرد
و بقا ندارد آه ازین درد بی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که اینحرف
از عالم حقیقت ست بلکه از عالم مجازست که مبراست از حقیقت و دیگری گمان نکند
که این سخن از عالم مجازست بلکه از حقیقت که در پردهٔ مجاز جلوه کرده است ای سید
حقیقت عین مجازست و مجاز عین حقیقت ای سید یکنام تو حقیقت ست و نام
دیگری تو مجازست و بنده هر نامی که خواهی خود را بخوان ای سید آدمی و پری
و فرشته برتو سایهٔ تست ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این من
میگویم بلکه تو می گوئی و این مذموم ست و طلب بلکه بیان ست و خبر ای سید
در دو جهان جز تو دیگری نیست هرچه هست توئی آسمان و هرچه در وست و زمین
و هرچه بر وست همه ظهور ست و ظل تو ظاهر توئی چنانکه باطن توئی ای سید

العجب ازانوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل
ازمیان بالکلیه ذ بالدوام برطرف شده باشد و تو من باشی و من تو ای سید بیقین
آنوقت آمدنی ست چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام ست در چندین جا خبر داده
و مرا درین شکی نیست و چگونه دران شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان ست و تکذیب
آن کفر نعوذ بالله فدای سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای وجه تست و همه بصرها
و بصیرتها فدای عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای ید تو و همه از حال و طرف
و منازل فدای قدم تو مجمل که هرچه هست فدای تست عاشق که انسان کامل ست
و همه در اوست از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدای تو ساخته است
اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید و در درد وصل تو میگدازم
و در فراق تو میسوزم نمیدانم چکنم گداختن به از سوختن در وصلم توئی و بس و چون
در فراقم منم با من تو باشی و بس به ازانکه من باشم بی من خداوندا آنحال مباد که من
باشم یا من و تو با من نباشی چو من با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود
الٰهی عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگرچه چند روزی من بی تو باشم
اما بعاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کارساز توئی کار من بساز ای سید
وای محبوب جانی من وای سرمایهٔ زندگانی من ای غایة آمال و امانی من ای دانای
راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای روی من ای خوی من ای دست من
ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من
ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و من کیستم
و چیستم مطلب همین ست که مرا قربان خود سازی و میانی بجان من دلبصورت من بستی
تا چون بخود نگرم جز ترا نه بینم و هر جا باشم و بهر حال باشم تو با من باشی و جدائی تمام
و کمال برطرف شود ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من ردی تست

ولطف تو دوزخ من خشم تست و دوری تو دین من محبت تست وکفر من فراموشی تو
اگر مرا دوست داری همه من باشم واگر مرا فراموش کنی کافر گردم ای سید پیش از انکه
صورت تو وجود کند تو بودی وبس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد معشوق
را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق توام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گرم سازی
از خود عکسی وظلی وصورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی وآن عکس وظل
وصورت را که عین نسبت بحقیقت اگرچه غیر نیست بتعین به عاشقی ممتاز ساختی و در
پرده او خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود دردمند گشتی نیست
رمز عاشقی و معشوقی ای سید صاحب آنرا گویند که باهم بود و با دیگری نه چون
ترا از من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگری
نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند توام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون
نیستم بنده تو باشم همه بنده تو اند که از احاطه تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا
شوند اگرچه باین اعتبار که همه با تو اند و من با توام دایم صاحبی ازین حالت نیز متصور نیست
اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در دار آخرت بعضی را از بعضی اینجا
مصاحب ست که عاشق بمعشوق ست و معشوق با عاشق هر دو یکی ست من با تو یکی ام
وتو با من یکی خواه این گو خواه تو دیگر در دار دنیا بعضی را از بعضی او یان اقل قلیل داند
ونادرست اینحال کسی ست که دنیا و آخرت او را یکی ست ابغنا ی حقیقی ای سید
اطلاق وجودی مشرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا
ای سید صورت بشریت عجب درخواست ترا هر رنگی و بوئی که ترا درین صورت از عالم اطلاق
بشارتها و خبرها بعاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم
یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از دهان
تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جهت چیست اسرار غیبی و انوار لاریبی ست

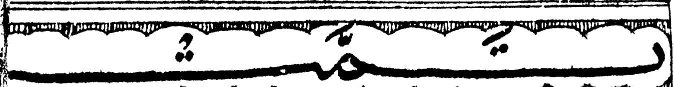
که در دیدهٔ عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجلوهٔ دیگر و برنگ دیگر و بصورت
دیگر ظاهر و باهر ست اما عاشقی که این اسرار و این انوار دریابد و مشاهده کند جز من کیست
و کجاست سوگند بتو که ستم و بس امروز قطب دایرهٔ عشق جز یکی نیست امروز دانی
که گراست روز ازل و ابد ست و همان قطب دایرهٔ عشق ست دایرهٔ حسن ست
و نیز همان چه عشق ست حسن ست و حسن و عشق دو نام و یکذات و یک حقیقت اند
خواه ذات گوئی خواه صفات خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست
گاهی جمع بزبان فرق حرف زند و گاهی فرق بزبان جمع اینجا فرق ست که بصورت
جمع برآمده خود بخود متکلم ست حاصل که توئی ای سید که با خود تکلم با سرار حسن و عشق
می کنی ای معشوق دو جهانی من ای سید معشوق توئی و دیگری نیست ای سید
من عابد توام و تو عابد منی من حامد توام و تو حامد منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را
کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی و خدائی یکیست از خود تا خدا چه فرق ست وحدة
بصورت شش مرتبه ظهور نمود و هنوز آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت ست
که نمودی بیش نیست بفهم بفهم سهیات آنچه گفتنی ست که بفهم مگر تو بصورت من که توئی
خود را که منم میگوئی عجب حالی و شگرف نقشی که هم دوئی ست و هم یگانگی هم بندگیست
و هم خدائی الله الله سخن بسیار مستانه میرود از نامحرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری
محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست توئی و بس اینجا دو نام ست یکی نام ظاهر
و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار هر دو واقف ست اما در مرتبهٔ اظهار و اعلام جز آن
نام نام ظاهر دیگران نتوان آنرا نیز جز عاشق ندانند اند کی از ان گویم تو سیدانی در تو
د تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگرچه امر بحقیقت امر بعکس
ست که من توام و تو من آه آه ازین بیگانگی و آشنائی بیگانگی سوخت و آشنائی افروخت
ای سید محمد دوستی که با من داری و بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را اتحاد ست

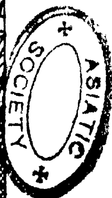
بود در صورت وجود بخشش واز عالم امکان بوجود آرد واز قوه بفعل برآرد ای سید
یا دم آید از ان ذکر اسرار نام ظاهر ایجان جهان از زبان بندهٔ خاص صاحب خود بشنوید
و بدانید که اول و آخر ست و آخر مراد اول از سیر معکوس ست یعنی از ظهور رفتن که ظاهر ست
ولهذا در اسم ظاهر ست که مشتمل بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت ست مفیض ست
که مبدء المبادی و حقیقت الحقائق این مفیض بفردیة اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر
قطب الولایة محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات ست و کمال
در انسان کامل ست که احاطه را تمام گردید بتحقیقت تعین همان ست و هم تعیناتی ست
صور او ولهذا بصورت تعین نمودار گشت اصول اسما چهار ست اول و آخر و ظاهر و باطن اینجا
چهار را اجمال ست در تفصیل او بر هم رانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا می بینی که عاشقان ورد
کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه از ان گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود
عقلها و فهمها حیران شود و دفترها باید که از ان اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر
اینست یکهزار و سیصد و شصت و چهار ای سید مقصود سر ست که در اظهار ست
هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید و عدد اسم باطن کمتر از اسم ظاهر ست اگرچه در مراتب او
زیاده است اما از زیادتی و کمی اینجا با هم در یک پیراهن اند اگر گنجایش در وقت میبود
از اسرار اسم باطن نیز اندکی نوشته می شد اما بیقین میدانم که فهم آن میسر نیست
جز صاحب دو جهان را در پردهٔ دیگری که دیگری نیست و در کار خود خود فرموده است
والله اعلم بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد غواصی در دریا فرو رفت بگوهری رسید
که یگانه بود چون با در رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سمری چند بتقریب نام مذکور
بیاد آمد نوشته می شود که دران مجلس انس حقیقی مقبول باد ای سید شخصی سالها در دریای
که لاتعین تاریک بود و انجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شبی نوری پیدا شد
که از ان دریا نشناکنان برآمد و سه دریاے روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگرے

بدریای اول درآمد وازو بدریای دوم وازو بدریای سوم ودرین دریا مقام کرد
وسالها دراینجا بود وکاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریاهای
دیگر درهمین دریا درآمدند بترتیب عکس وهمه را درین دریا دید تا آنکه دریای که دریای
ظلمت بود نیز ظاهر شد ودران گم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برینحال بگذشت
یکبار حال دیگرش پیش آمد وآن اینست که بیکبار دید که اینهمه دریاها خشک شد
وهیچ ازان دریاها نماند وعجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی ونه نور وظلمت نه چیزیکه
سوای نور وظلمت ست بلکه هیچ نبود واین شخص هم نبود بعد ازان سالها خود را دید چه
می بیند که خود عین دریاست ودریا همه نمودار اوست وبمثال او بعد ازان درین
دریاها زنان صاحب جمال وحسن نمودار شدند وهر زن صاحب حسنی می آمد وباین شخص
مراد می برآورد ودر یک لمحه ازان شخص وازان زنان فرزندان ظهور وتولد میکردند در
لمحه چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار در هزار دریا بودند متولد
[illegible]ن گرفت وازهر فرزندان فرزندان دیگر وگاهی گاهی ازان نهنگی شود که آن شخص را باهمه
فرزندان وزنان فرو خورد ودر خود سازد وباز از خود بیرون اندازد واین معامله ابد است
[illegible] ست قایم دحشر لیست ظاهرا ی سید شخصی بود اتفاقا از شهر بروستا آمد
در رو[illegible] رسوم ایشان اصلا برسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی
گریه کنند [illegible] دی مثلا وقتیکه کسی بمرد شادی بسیار کنند ووقتیکه کسی
از بیماری شفا [illegible] لفا یابد چندا[illegible] نند که در بیان نیاید همچنین سر اول را
در سر پوشه [illegible] به پا پیچید [illegible] یکیجای دعا دشنام گویند و
بجای دشنا[illegible] [illegible]یاس همه کار [illegible]کس معقول باشد خنده های
[illegible] بسیار بود سوداگر[illegible] ر بود سوداگری ایشان
[illegible] ل را برباد دهند یا در[illegible] ان کنند که ما سوداگریم

وبآن افتخار وابتهاج کنند وبجای خاموش ... ند وبجای حرف زدن
خاموش مانند غرضیکه آن شخص چون باینجا رسید واحوال واوضاع آنها دید عجب حالی اورا
پیش آمد وچاره ندید غیر ازینکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم
هجوم کردند که ما ترا مرشد وهادی خود میدانیم البته نمیگذاریم که آنجا بروے وی گفت
که اینچگونه بود که مرادست دارید وخلاف من کنید آنها گفتند که ما درین کار بی اختیاریم
هم تو صلاح کار وحال ما نگوئی آن شخص گفت بهتر آنست که مرا بسوزید وخاکستر مرا بخورید
آنچنان کردند چون براین وصیت عمل کردند هم آنشخص بوطن خود که شهر بود در رسید
وهم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند وصفتهای نیک در ایشان پیدا شد
بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود وے بجای او خلیفه شد وهمان حال
که او داشت در وهویدا گشت وبی تکلف خود را همان شخص دید وبتقیین دریافت
که وطن من شهرست ومن در روستا غریب ومسافرم وازوے دیگران از ان
دیگری بهم رسید وهمچنین میرود تا مے رود بفهم اگر دانا سے حقیقی ای سید
وای محبوب جانی من این اسما از تست واسما همه توئی بلکه این اسما هم نیست
نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق ومعانی ظاهر گردد
که بصد هزار جلد نگنجد ما فرصت کو که اندکے از ان نوشته آید وعشق
مرتبهٔ وحدتست ومعشوق مرتبهٔ وجوب وعاشق مرتبهٔ امکان ادمی عاشق
بمعشوق پیوند د وبعد از ان معشوق بعشق یکی گردد ونه عاشق ماند ونه معشوق
بلکه عشق بود وبس که هم معشوق ست وهم عاشق طریق سلوک اینست
بقدم جذبه دران رفته شو وای سید وای طالب حق اگر میخواهی که
بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بمرشد و پیر خود ومرشد و
پیر نه آنست که باو رسم مریدی اختیار کند وگویند من مرید او شدم واو پیر منست

و در مردم این حرف ... همان ست که او را دانند که محبوب ست
و محبت با و درست کند و او را در جهان وسیلهٔ درگاه حق سازند و دل را با و ارتباط
کلی واقع شود و هرچه او گوید بکند و برخلاف او نرود و چون این معنی حاصل شود
نسبت پیری و مریدی راست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند دوم آنکه همیشه
بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست
هرچه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و نور اوست و چون این خیال
همیشه در دل باشد امید ست که بحق برسی و باید هرچه فرموده است
کند و از نا فرموده پرهیز نماید و انکار از میان بردارد و صفات ذمیمه بصفات
حمیده بدل کند ای دوست کار من اینست غیر ازین همه هیچ





شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند دو جهان را که درین ایام مسرت و
میمنت انجام این مجموعهٔ رسائل ستهٔ ضروریه کارآمد حضرات صوفیه
حسب اشارت سراپا خیر و بشارت حافظ محمد عبد الستار خانصاحب
دام بربح التجارت در مطبع فیض رسان لکهنو
باهتمام بندهٔ عصیان مبتلی ضامن علی
بتاریخ ۱۵ رمضان المبارک
سنهٔ ۱۳۱۰ هجری طبع
شد